

بِسْمِ رَبِّ الْحَسَنِينَ



مرکز ادبیات و هنر انقلاب اسلامی
Islamic Revolution Literature and Art Center



مدیریت آموزش پزشکی

نسخه قرار، اربعین به روایت کادر درمان دانشجویی

ایده پرداز: عباس سلطانی

تهیه کننده: محمد جواد زارع مهدییه

نویسنده: فاطمه گلکار فرد

ویراستار: فاطمه زیرک فر

تصویر ساز: حمید صوفی

طراحی جلد و صفحه آرایی: محسن گل آرایش

به سفارش مدیریت فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی شیراز
تهیه شده در مرکز ادبیات و هنر مدیریت فرهنگی دانشگاه



ارجمین روایت کا دردمان فتنی

سپاس فراوان

از همکاری دانشگاه علوم پزشکی شیراز و
جناب آقای عباس سلطانی، جناب آقای
رسول پاپ زاده، جناب آقای محمد حسین
شمسی نژاد، جناب آقای پویان قره بیگی،
سرکار خانم دکتر زهرا فلاحیان، سرکار
خانم دکتر الهه عطایی، سرکار خانم دکتر
نیلوفر جباره و سرکار خانم شیوا قاسمی
که در شکل گیری این کتاب زحمت بسیار
کشیدند .



«بِسْمِ رَبِّ الْحُسَيْنِ»

سلام ما بر تو ای فرزند رسول خدا سلام بر تو ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده اش
سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان و فرزند سید اوصیاء، سلام بر تو ای فرزند فاطمه
سلام بر تو ای کسی که از خون پاک تو و پدر بزرگوارت خدا انتقام خواهد کشید و
از ظلم و ستم وارد بر تو دادخواهی می‌کند. سلام بر تو و بر ارواح پاکی که در حرم
مطهرت با تو مدفون شدند بر جمیع شما تا ابد از ما درود و تحیت و سلام خدا باد
تا ما هستیم.

روایت این کتاب قطره کوچکی ست از اقیانوس بیکران ارادت‌ها به سید و
سالار شهیدان، روایتی که انگیزه‌ای جز گفتگو ندارد، گفتگویی از جنس عاشقی،
گفتگویی از جنس دعوت از جنس نگاهی عاشقانه به مسیری طولانی اما دلنشین،
مسیری که مکتب شده است مسیری که جریان ساز است مسیری که در آن با هر



نگرشی ورود کنی، با دلی پر عشق نسبت به حسین ابن علی علیه السلام ادامه خواهی داد. این راه ادامه خواهد داشت تا به مقصد برسد مقصدی که در آن نجات یافتگاه توسط «مصباح الهدی» به ساحل ظهور خواهند رسید مقصدی که هر جمعه‌اش بی‌قراری ست مقصدی که هر لحظه‌اش امید به فرج است مقصدی که در آن هزاران روح از جسم‌ها جدا و هزاران روح به جسم‌ها دمیده می‌شود تا روز موعود. روزی که در آن پرچم خون خواهی حسین علیه السلام عالم را فرا می‌گیرد. ما بر سر این قرار خواهیم بود تا روزی که ما را می‌بینی و تو را می‌بینیم در حالی که پرچم پیروزی را گسترده‌ای. قرار ما روزی ست که گرداگرد تو حلقه زنیم و تو جامعه جهانی را پیشوا شوی.

مدیریت فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی شیراز
محرم ۱۴۴۵ هجری قمری



مقدمه

فراخوان اعزام گروه‌های جهادی علوم پزشکی به سرزمین عاشقان چشم‌هایم را روشن کرد و قلمم را بی‌تاب. در زندگی معمولی که روزهایش چه شیرین و چه تلخ، خاکستری است. به خود می‌گفتم ای کاش من هم می‌رفتم. پنجره‌ای می‌خواستم که رو به کربلا باز شود. پنجره‌ای برای دیدن سرزمین عشق، زائران عاشق و شنیدن عاشقانه‌هایشان.

باشد که این کتاب همان پنجره باشد، کوچک اما دوست داشتنی. در زیارت عاشورا هر روز می‌خواندم «خدایا کمک کن من بمانم با حسین و خاندان حسین تا از آخرین نفس. تا مه‌جهم. و مه‌جهم همان قطره خونیست که در قلب باقی خواهد ماند پس از خروج تمام خون‌ها از قلب دیگر تا زمانی که جان نداری. و به این لخته مه‌ج می‌گویند. و ما تا همان مَه‌ج جانمان فدای توست. اللهم الرزقنا مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مه‌جهم دون الحسين عليه السلام.





در کنار مهندسی پزشکی و کارشناسی دستگاه‌های پزشکی کمپ درمانی، من می‌توانستم تمام وقایع را مُهر خاطره کنم بر کتابی به اسم «قرار». از رخدادهایی بنویسم که هر کدام شاید دلی را، شاید دستی را بلرزاند و شاید چشمی را گریان کند. بی‌قرار بودم که شاید سازمان من را نپذیرد. وقتی که این پیشنهاد به مسئول گروه‌های جهادی ارائه شد بسیار مورد استقبال قرار گرفت و حتی من فکر هم نمی‌کردم که برای شان اهمیت داشته باشد، اما داشت.

قرار حالا دیگر راهی بود برای ورود من به سرزمین شیدایی نینوا. این گونه شد که تاییدیه سفر کربلا را به من دادند.

سال‌هاست برفراز قلبم پرچم «این دل خواهان حسین است» را برافراشته‌ام. و من که همیشه این جمله را به همه می‌گویم که کربلا عزت دارد و کربلا به دعوت است نه به قسمت، حالا دلم کمی قرار گرفته بود و اشک‌هایم جاری شده بود. به سودای مسیر عشق لبیک گفت. لبیک یا حسین علیه السلام.

دل‌تنگ بودم و دل نگران روزهای مانده به اربعین. دلم می‌ترسید که مبادا اتفاقی محروم کند از رفتن و جاماندن. بیماری، تصادف، مشکل بزرگ و غیرقابل پیش‌بینی. این‌ها هر کدام شان می‌توانستند مرا به بند بکشند. وای برمن اگر سرنوشت چنین بخواهد مانعم شود.

مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟.

امام حسین علیه السلام فرمود: «پروردگارا! آن که تو را نیافت، چه یافت و آن که تو را یافت، چه از دست داد؟»

روزهای گرم محرم الحرام، یکی یکی طی می‌شد. هرشب به مجالس عزاداری قدم می‌گذاشتم و در عزای امام شهیدمان، شریک بزرگترین مصیبت جهان بشریت می‌شدم و در دل، فریاد یا حسین یا محمدا سر می‌دادم.

روزها از هر فرصتی برای شرکت در جلسات فرهنگی استفاده می‌کردم تا اقدامات سفر اربعین را برای گروه‌های جهادی کادر سلامت جلو ببریم. هرچه به اربعین نزدیک‌تر می‌شدیم کارمندها و دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی کمتر به خانه می‌رفتند و دلبستگی‌شان به کمپ‌های درمانی لحظه به لحظه بیشتر می‌شد.

در آن روزهای مانده به اربعین همه جهادگر بودند و مشتاق. مسئولانی را می‌دیدم که شور و اشتیاق‌شان کمتر از من نبود و مسئولیت‌شان موجب شده بود بمانند و یاری‌مان کنند برای رفتن. برق چشمان‌شان و آهی که می‌کشیدند نشانه‌ای بود بر صافی آینه‌ی دل‌شان.

نخستین جلوه‌ی «احلی من العسل» همین همبستگی و همدلی بود که شیرین‌ترین اتفاقات را رقم می‌زد. شنیده بودم در این سفر هفت کمپ درمانی داشتیم که از هر کدام بوی بهشت می‌آمد.

کمپ درمانی شهید بیاض‌زاده، دویست دانشجوی مشتاق داشت که هم عهد شده بودند پای پیاده، مسیر را بیمایند. بعضی‌ها مان فکر می‌کردیم پیاده‌روی اربعین تاریخچه‌ای ده پانزده ساله دارد ولی این طور نبود. آن‌ها که مطلع‌تر بودند می‌گفتند پیاده‌روی اربعین قدمتی دارد کم‌وبیش هم قدمت واقعی کربلا. که سند آن تصاویر پیاده‌روی در تقریباً صد سال پیش است. حدیثی از امام حسن



عسکری علیه السلام در کتاب «مناسک المزار» شیخ مفید آمده است که یکی از نشانه‌های شیعه‌ی خالص زیارت اربعین است و قدمت هزار ساله دارد و سفارش کرده‌اند مومنان پیاده به سفر کربلا روند که به ازای هر قدم هزار گناه آمرزیده می‌شود و هزار حسنه و ثواب حج عمره برای زیارت کننده می‌نویسند.

خلاصه که بیشتر ثواب‌ها به بچه‌های پیاده می‌رسید و باید دست به دعا می‌شدیم بلکه ما سواره‌ها هم اجری ببریم.

کمپ درمانی شهید مجتبی ابوالقاسمی:

از آنجایی که پیاده‌روی اربعین یک حرکت جهانی‌ست. و در این راه همه با هم یکی هستند، این کمپ با مدیریت آقای خلیلی. اتباع خارجی از کشورهای پاکستان و هند و سوریه و لبنان را در دل خود جای می‌داد و موجب افتخار تمامی شیعیان بود.

کمپ کیش‌اندیش با مدیریت آقای دکتر گلستانی یکی دیگر از گروه‌های جهادی در راه امام حسین مان بود.

کمپ ما، کمپ مهربانی‌ها بود که به نام شهید حسین قمی می‌شناختندش. در بین الحرمین حضور داشت و با عراقی‌ها همکاری می‌کرد.

در سالیان طولانی، گروه بسیج دانشجویی، جهت انجام فعالیت‌های سازندگی به مناطق محروم می‌رفتند و دانشجویان به صورت جهادی، جهت ساخت و تعمیر بعضی ساختمان‌ها، راه خود را با نام مولا علی هموار می‌کردند.

اما از سال ۱۳۹۳ به بعد بجای فعالیت در مناطق محروم ایران اردوهای جهادی در سرزمین عشق یعنی کرب و بلا برگزار می‌شد و در اواخر سال ۱۳۹۳ و اوایل ۱۳۹۴ بود که با استقرار گروه علوم پزشکی شیراز در عمود ۱۱۲۴ واقع در نزدیکی کربلا خاطره‌انگیزترین نقطه را در عراق به جای گذاشت تا اینکه گروه شهید حسین قمی به رهبری پرستار پرتلاش علوم پزشکی رسول پایی‌زاده و کادر درمان تشکیل شده در سال ۱۳۹۶ شروع به فعالیت درمانی کرد و با اعزام گروهی از کادر سلامت برای زائران حسینی در اربعین نوری برای رسیدن به قلب بین‌الحرمین شد. به راستی که دل‌های کادر سلامت نصف دلتنگ حسین (علیه السلام) و نصف دلتنگ ابوالفضل (علیه السلام) تا اینکه بخیه این دل شکسته با درمان زوار عشق دوخته شد و با عشق به حضور در کمپ‌های درمانی ساکن آسمان ظهور مهدی گشت.

ولی داد از دل‌های بی‌خبر که تسکین سال ۱۳۹۸ آخرین مرحم‌شان بود و سال ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ با وقفه کرونا از ایران در بیمارستان‌های کشورمان خالصانه راه سلامت را به روح شهید حسین قمی لبیک گفتند.

نهایتاً در سال ۱۴۰۱ نور جهاد در کربلا مجدداً در دل‌ها چشمک می‌زد و روشنایی آن جهاد، گروه کادر درمان را در بهترین شکل ممکن بر دایره عراق نمایان کرد و اما امسال با خورشید ۱۴۰۲ به سمت اربعین، بزرگ‌ترین صحنه جهانی شیعیان خواهیم رفت.

آن‌جا می‌شد جوانان بلند همتی را دید که هر کدام با عشق و ارادت خود، درد بیماران را درمان می‌کردند و جراحات‌ها را التیام می‌دادند.



مردان شان به مردان کربلا می‌مانست و زنان کمپ‌ها، شیرزنان طایفه بنی اسد را یادآوری می‌کردند زنانی که حماسه را نگاه داشته و مردانی که در کربلا حماسه آفریدند. و من باید همسفر گروه شهید حسین قمی با مدیریت و رهبری آقای رسول پاپی‌زاده می‌شدم که محل استقرارشان، کمترین مسافت را با حرم امام حسین داشت.

کربلا بهشت است یا بهشت کربلاست؟

صبح روز بعد جهت رونمایی از رویداد احلی باید به دانشگاه علوم پزشکی می‌رفتم.

صبح روز بعد پوستر پدیده احلی توسط رئیس دانشگاه علوم پزشکی و معاونت فرهنگی دانشگاه جناب دکتر انباردار با زحمات مسئولین فرهنگی دانشگاه جناب آقای سلطانی و دیگر مسئولین در حضور ستاد اربعین رونمایی شد. رویداد احلی در واقع شامل چندین فعالیت فرهنگی مانند نشریه و رادیو احلی می‌باشد که برای اربعین امام حسین علیه السلام رونمایی شد.

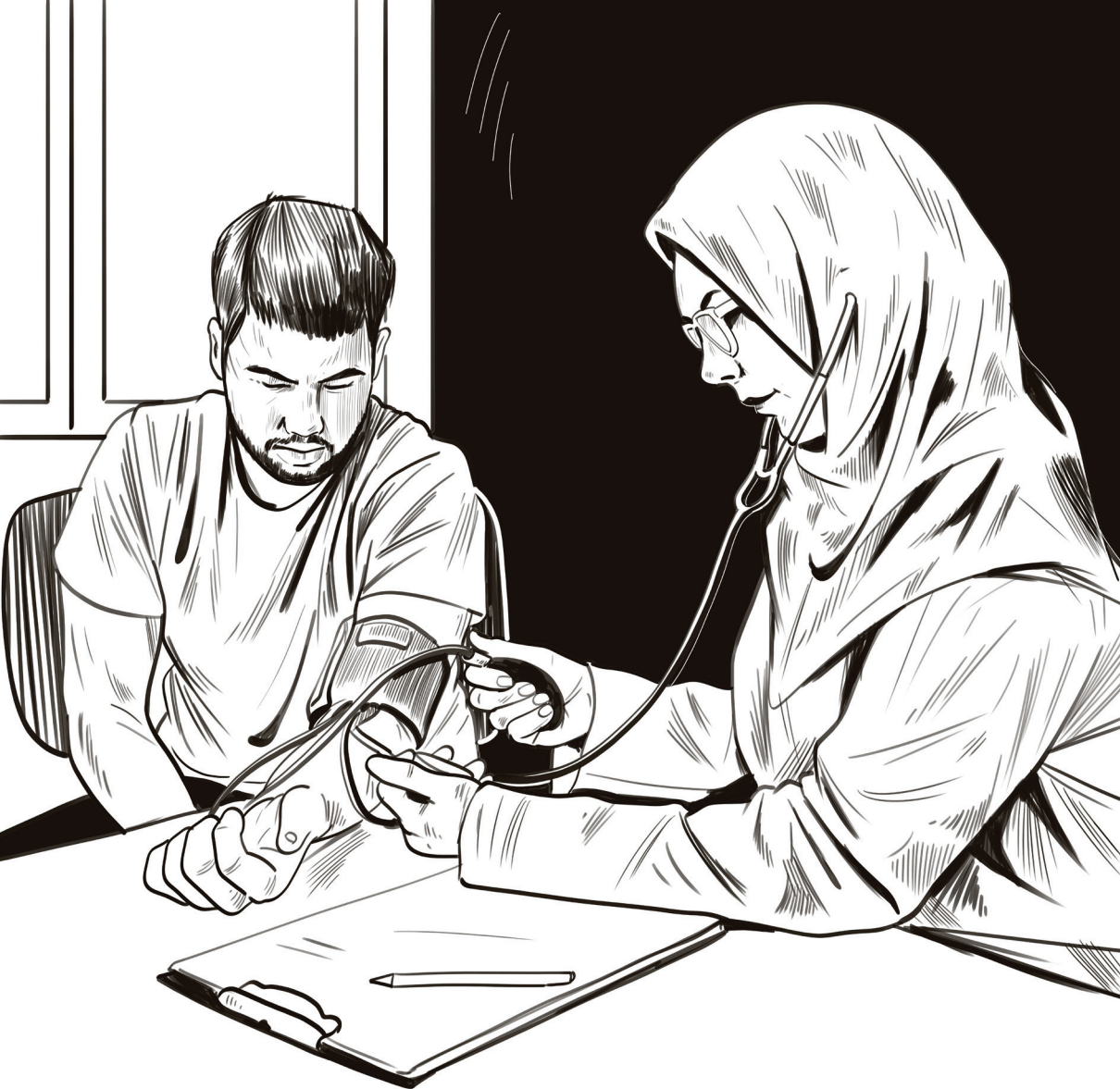


سفرنامه کربلا ۱۴۰۲ دانشگاه علوم پزشکی شیراز

صبح بخیر دنیا:

با صدای مادرم از خواب بیدار شدم و گفتم: صبح بخیر دنیا
جهان من عطر کربلا گرفته بود. کوله‌ام را برداشتم و آماده رفتن شدم. مادر
مرا از زیر قرآن رد کرد. به مسجد دانشگاه شیراز رفتم. تجمع دانشجویان، دریایی
مواج و خروشنده را در ذهن زنده می‌کرد. رفتم میان این امواج عاشق، کم‌کم
رنگ آشنایان به چشمم خورد. اما همه انگار آشنا بودیم با هم و رمز آشنایی‌مان
اربعین بود. همه به هم طوری سلام علیک می‌کردند که انگار سال‌هاست همدیگر
را می‌شناسند.

جهان من عطر کربلا گرفته بود. کوله‌ام را برداشتم و آماده رفتن شدم. مادر مرا از زیر قرآن رد کرد. به مسجد دانشگاه شیراز رفتم. تجمع دانشجویان، دریایی موج و خروشنده را در ذهن زنده می‌کرد. رفتم میان این امواج عاشق. کم‌کم رنگ‌آشنایان به چشمم خورد. اما همه انگار آشنا بودیم با هم و رمز‌آشنایی‌مان اربعین بود. همه به هم طوری سلام‌علیک می‌کردند که انگار سال‌هاست همدیگر را می‌شناسند.



ناگهان صدایی توجه همه را به خود جلب کرد. صدای سنج و دمام. قلب‌ها لرزید. اشک‌ها جوشید و جان‌ها شیفته شد برای رفتن.

این چکاچک سنج و کوب‌کوب دمام خاطرمان را بُرد به میدان جنگ سال شصت یک هجری قمری. می‌گویند از قرن‌ها قبل، رسم بوده برای جمع‌آوری عزاداران بعد از ذکر و روضه و زیارت‌نامه و قبل از سینه‌زنی برای مدتی سنج و دمام می‌زدند. هنگام نواختن سنج و دمام، فرد شنونده، حس عجیبی تجربه می‌کند. حس حضور در نبرد. احساس می‌کند می‌تواند یک تنه به لشکر بزند و با هر زورگویی به نبرد بپردازد و ما هم که با شنیدن صدای سنج و دمام، حس قدرتی می‌گرفتم که به جاده‌ی اربعین ختم می‌شد...

راهیان اربعین، پدر و مادرهایشان را بغل می‌کردند ولی بی‌قراری‌شان به سفر نه کمتر، که بیشتر می‌شد. دل‌های مان سفری بی‌بازگشت را طلب می‌کرد اما می‌دانستیم ده روز بعد قرار این جمع بی‌قرار همین جاست. مقابل مسجد دانشگاه شیراز.

اتوبوس‌ها کم‌کم آمدند. مسئولین هم حضور داشتند. اسامی را که خواندند، اتوبوس دوم، اتوبوس گروه مهربانی شد.

کوله‌ام را برداشتم. به ظاهر سبک بود و در واقع سنگین. سنگین از گناهان ناخواسته و اشتباهات پی‌درپی. ای کاش می‌رفتم و خطاها را زمین می‌گذاشتم و با کوله‌ای از ثواب بر می‌گشتم.

سعی کرده بودم مثلاً کوله‌ام سبک باشد اما نمی‌دانم چرا باز هم احساس

سنگینی می‌کردم. همه کوله‌هایشان را به کمر بستند. با آخرین خداحافظی از آغوش خانواده‌شان، سوار اتوبوس شدند. در لحظه آخر، پدر و مادرها به همسفران توصیه می‌کردند حواستان به فرزند ما هم باشد. سوار شدیم. هنوز حرکت نکرده بودیم که اتوبوس پنجر شد.

دیگران رفتند و ما جا ماندیم. حالا حس جاماندگان را بهتر درک می‌کردیم. چند ساعت گذشت. هر کدام گوشه‌ای رفتیم و متوسل شدیم به خدا و پیامبر و ائمه. در شیراز بودیم اما دیگران فکر می‌کردند در حرکتیم. حال همه دگرگون بود. اتوبوس درست شد. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
با صلواتی دیگر بر محمد و آل محمد راهی شدیم.

لحظات اول سفر شاهد غروبی زیبا بودم. کم‌کم خورشید دلتنگی از زمین به قلب‌هایمان فروکش کرد. چراغ‌های اتوبوس روشن شد. صدای نوحه‌ای که بلند بلند می‌خواند:

سلام امام حسین من، سلام تمام زندگی
یادم به کاروان مجاهدین در دوران جنگ و نوحه‌های آهنگران می‌افتاد. شب شد. مشعل‌های بزرگ در شب مانند شمع می‌سوخت. فهمیدم که در منطقه‌ای نفت خیز هستیم. پرسیدم: کجاییم؟

گفتند: بهبهان
خیلی خسته بودیم. اما خوابمان نمی‌آمد. دست و پا‌هایمان خواب می‌رفت.

اما چشمان مان بیدار بود و منتظر. به شلمچه رسیدیم باید مسیری را طولانی پیاده روی می کردیم. کوله ها را برداشته و راهی شدیم.

هر چه به مرز نزدیک تر می شدیم، موکب ها تعدادشان بیشتر می شد و شعله اش دلمان را گرم می کرد. از موکب ها، نوای روضه ی عراقی می آمد که چون وزن و ضرباهنگی متفاوت داشتند گاهی اوقات فکر می کردم نوحه ها آهنگ و ترانه هستند.

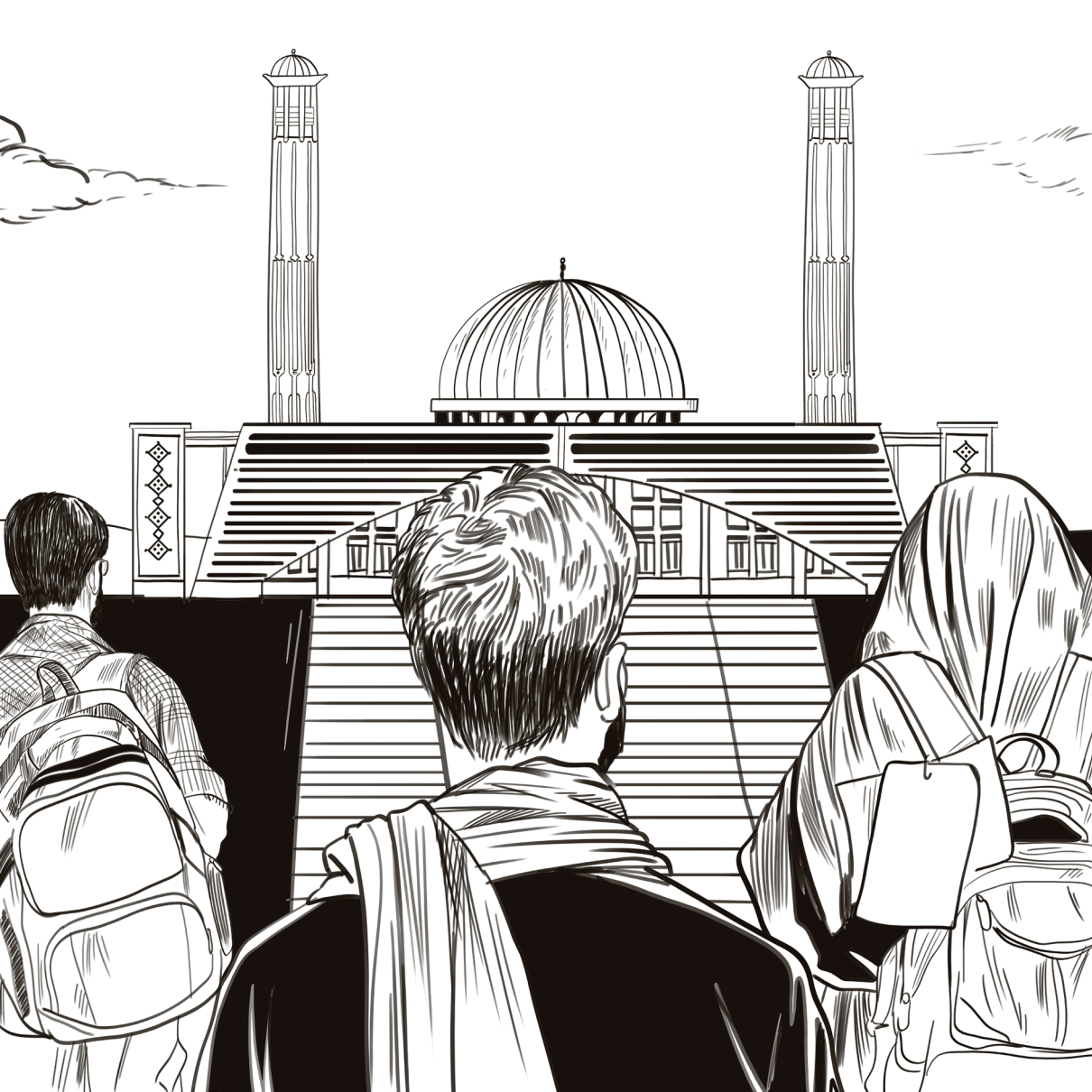
چند پسر بچه پا به زمین می کوبیدند و از همان شلمچه صدای پاهای ما را به گوش حرم می رساندند.

ورود به عراق

گذرنامه ها را در پاسگاه های مرزی از ما گرفتند. مهر خروج از وطن مادری و مهر ورود به وطن عاشقی ام را زدند.

ما نمی دانستیم ولی گویی راننده ای از بین سه تا راننده عراقی که منتظر بچه های علوم پزشکی لب مرز بود ماشینش خراب شده بود و در آن شرایط خستگی بدون اینکه ما متوجه بشویم عکس راننده را برای مسئول گروه ما فرستادند و عکس مسئول گروه را برای راننده و اینطور به راحتی راننده پیدا شد و بعد هم مسئول گروه و راننده با هم سلفی گرفتند. ولی هیچ یک از ما، متوجه ذره ای تعلل نشدیم. به راحتی از مرز رد شدیم.

اینترنت ها قطع شد. گویی باید فقط به خدا متصل می شدیم. مناجات



می‌کردیم و دل از غیر او می‌گسستیم. و چقدر سخت بود برای ما نسل اینترنتی که اگر اینترنت ما را قطع کنند انگار آب و غذای ما را قطع کرده‌اند. باقی مانده‌ی شب را در استراحتگاهی گذرانیدیم که حس و حال سال‌های جنگ هشت ساله را داشت.

جای سوزن انداختن در اتوبوس عراقی نبود و ما همه خسته و کوفته. برایمان آب آوردند انگار پنجره دنیای دیگر به رویم باز شد. در اتوبوس عراقی‌ها هم برای ما نوحه گذاشتند.

جاده کربلا

نخل‌ها مثل بوشهر خودمان بود احساس می‌کردم در جنوبی‌ترین منطقه ایران بودم. کم‌کم به شهر کربلا رسیدیم شهری پر از موبک‌های عزاداری. آب عراق کمی تلخ بود. شاید چون از فراق یار، شیرینی از دست داده بود. کربلا به شهرهای جنوبی ایران شباهت داشت اما تفاوت مهم بنظرم این بود در این شهر خودروئی به نام پراید نمی‌دید. نمی‌دانم چرا ماشین‌ها همگی گران قیمت اما غبارگفته بودند.

اولین آبی که به ما تعارف کردند روی آن نوشته بود الکفیل ورق آلومینیومی روی آن بود و اطراف آن پلاستیکی. گوارا بود و خنک. نوشیدیم به یاد لب تشنه حسین علیه السلام

اسکان دل‌ها

ما را به جای حسینیه به هتلی بردند و گفتند قرار است کمی استراحت کنیم و بعد از آن برویم حسینیه. ما هم که خسته راه بودیم از خدا خواسته. گلویی آنجا تازه کردیم. ما قول داده بودیم به اندازه نوشیدن یک آب بمانیم اما دریغ که آنها می‌خواستند اسکان ما را بجای حسینیه، هتل انتخاب کنند و این واقعا برای ما جای تعجب داشت. حال آنکه بچه‌ها در وسط راه فکر می‌کردند اسم رمز هتل است.

من شنیده بودم آقای عبدالعلی التیمی از دیاله به عراق آمده بودند همراه خانواده که فقط به ما کمک کنند.

همه زحمات را هم گروه پیشرو کشیدند که اسامی‌شان به شرح زیر است. دکتر حافظ شجاع الدینی، دکتر محمد شریفی پور، جناب علیرضا زارعی، آقای محمد حسین شمس‌نژاد، آقای عبدالعلی التیمی و آقای رسول پای‌زاده. شاید اگر گروه پیشرو اینقدر زحمت نمی‌کشیدند برایمان کرلا خیلی کرلا نمی‌شد.

باشنیدن این خبر خنده به لبان همه‌ی بچه‌ها نشسته بود. خلاصه بجایی رسیدیم که در اتاق‌هایی که تنها ظرفیت آنها ۵۰ نفر بود ما نود نفر کنار هم به سر می‌بردیم و خوشحال بودیم که کنار همیم و هیچ‌کس به تنگی جا فکر نمی‌کرد چون جا در کرلا تنها به دل است و از طرفی اقتصاد مقاومتی در این امر خروشان موج می‌زد.

پس دلخوش به هتل دنیا نباید بود. باد کولر در هتل حالمان را به جا آورده بود. گرمای شدید کربلا قابل نوشتن نیست. وای بر تشنگان امان از عطش کودکان. گویی یکی از بچه‌های پزشک جامانده بود و دیگر خجالت می‌کشیدند بگویند او هم هست و بخاطر همین برای اینکه او را به بالا بیاورند کیف او را در کارتون گذاشتند و وقتی هتل دار از بچه‌ها پرسید این چیه بچه‌ها گفته بودند مواد ضروری، بچه‌های پزشکی این طور دروغ هم نگفته بودند و لوزام ضروری بنده خدا به بالا منتقل شد.

استراحت می‌کردیم که پیامکی آمد «لطفاً فردا جهت برپایی کمپ درمانی همگی در موبک‌ها باشید».

کمپ درمانی

صبح روز بعد همه در موبک صاحب‌الزمان عباسیه شروع به چیدمان داروها کردیم و برچسب نماد و تابلوهای راهنما را به دیوار چسباندیم. مثل همیشه از بقیه عکس و فیلم گرفتیم.

شیفت‌های بچه‌ها از همان روز استقرار، نهم شهریور ۱۴۰۲ مشخص شده بود. بعد از اتمام کار موبک‌مان، دوستم به من گفت: اگر کار نداری برویم موبک‌گردی. رفتیم، دوستم برنامه دیگری داشت چند آبنبات بزرگ و قشنگ همراهش آورده بود که به هر بچه کوچک عراقی که موبک داشتند می‌داد و چقدر کار قشنگی بود. بچه‌ها خیلی خوشحال می‌شدند و لبخندشان شیرین‌ترین خاطره ما شد.





موکب درمانی

هنوز کسی خبر نداشت موکب ما درمانی ست تعداد صدها نفر در موکب کناری در حال استراحت بودند صدای زیارت عاشورا پخش می‌شد. زیارت عاشورا بین الحرمین سنگ را به لرزه می‌انداخت. چه برسد به دل‌های نازک زائران حسین. تعداد کمی، پرسیان پرسیان و با احتیاط آمدند برای معاینه. شروع به کار کادر درمان برای معاینه و درمان بیماران از همان ابتدا عجیب بود. اینکه دوستانمان انقدر راحت شرایط را پذیرفته و درمان را شروع کرده بودند برای خودمان هم جالب بود. بیشتر مراجعه‌کنندگان از سرماخوردگی شدید رنج می‌بردند و داروخانه که راه افتاد، وضعیت بهتر شد.

در اولین روز کمپ درمانی بودیم که خانم مسنی مراجعه کرد و شروع کرد به ناله کردن. پزشک او را معاینه کرد و متوجه شد که پاهایش خیلی درد می‌کند. پیرزن، آرتروز زانو داشت و از شدت درد احساس بی‌حسی می‌کرد. پزشک پرسید: چه شده؟ گفت: آرتروز زانو دارم چه کنم؟

- ایران که برگشتی برو پیش یک متخصص. با این زانوی دردناک چرا آمدی کربلا؟
- زانویم قطع که نشده. درد می‌کند!

دکتر گفت: انشاءالله امام حسین علیه السلام شفا می‌دهد، و ادامه داد: برایت ام‌آرآی می‌نویسم مادر جان سال دیگر جواب ام‌آرآی را بیاور تا نگاه کنم.
بعد از آن روز کاری، مجدداً پیامی در گروه ارسال شد که همگی باید برای زیارت آماده شویم.

با شور و اشتیاق به هتل برگشتیم برای استراحت و غسل زیارت.

دیدار

پرچم شهید حسین قمی نماد گروه ما بود تا در خروش جمعیت گم نشویم. تراکم جمعیت به حدی بود که اختیار گام‌هایمان را نداشتیم. ناگهان کیف یکی از بچه‌ها به وسایل مغازه‌ای گیر کرد و همه وسایلش ریخت. مغازه‌دار اما بی‌آنکه چیزی بگوید بیرون آمد و شروع کرد به مرتب کردن چیزهایی که این طرف و آن طرف پخش شده بود. من درس اول را فهمیدم «مهربانی در اینجا منتشر می‌شود از حرم به اطراف».

از کنار مغازه‌ها که رد می‌شدیم هوای خنک کولر مغازه‌ها، راه نفسمان را باز می‌کرد. سیاه‌پوشی مردم مهربان در قلب کربلا، دیدن داشت. دریای انسانی که با هیچ چشم داشتی از این سفر تنها اشک می‌ریختند و می‌گفتند یا حسین علیه السلام. قدم‌های اینان را باید طلاگرفت. خیلی‌ها از پیاده‌روی آمده بودند و خسته و کوفته. از میله‌های اطراف حرم کوله‌هایشان را آویزان کرده و خودشان به خواب فرو رفته بودند.

درس دوم:

«مهربانی با امنیت رابطه مستقیم دارد، مهربانی بیشتر یعنی امنیت قوی‌تر». جلوتر رفتیم باز هم جرات نمی‌کردم سرم را بالا کنم رو به حرم آقایی که با افتادنش

دست انسان‌ها را گرفت و هدایت شان کرد. ابوالفضل علیه السلام که افتادنش بر خاک داغ و تفتیده آب را تا ابد خجالت زده کرد.
برنامه گروه این بود که برای کسب اجازه اول به حرم حضرت ابوالفضل برویم.

درس سوم:

«آداب ادب در کربلا»

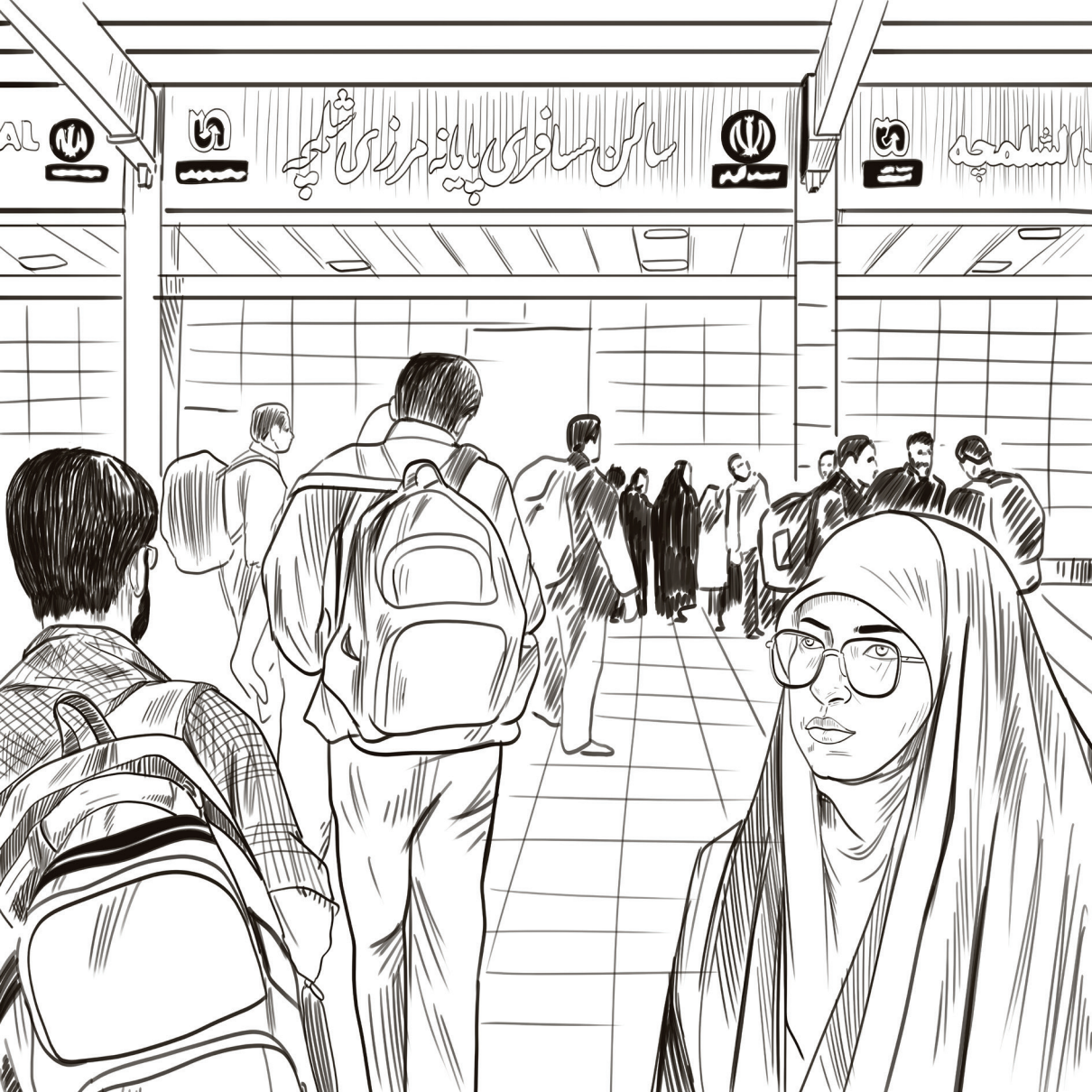
روبرویم برگه‌ایی چاپ شده به دیوار توجهم را جلب کرد. مجتبی ۲۷ سال است در کماست. برایش دعا کنید!

در دل گفتم: خدایا به حرمت تمام خون‌هایی که از دشت دنیا به دریای معرفت روان شد تمام بیماران را شفای عاجل عنایت کن.

خداوند به حرمت بیمار کربلا، بیماران کربلایی و غیر کربلا را شفا می‌دهد. نام حسین شفا می‌دهد. خاک و آب و هوای این جا به آدم ندا می‌دهد. این‌ها که چیزی نیست، خون حسین بقا می‌دهد انسان و انسانیت را. اسلام و اسلامیت را.

معجزه باور

دختر بچه‌ای رو ویلچر بود. رقت قلبی به من دست داد و شروع کردم برایش دعا کردن، که خداوندا به واسطه امام حسین علیه السلام او را شفا بده. ناگهان بچه از سر جایش بلند شد. از تعجب مانده بودم چه بگویم که دختر بچه صدا زد مادر جون مادر جون بیا بشین. گویی این ویلچر مادر بزرگش بوده و من به خیالم دختر بچه



شفای گرفته ..

گنبد ارباب را نگاه می کردیم و اشک در چشمان مان حلقه می زد. زنی کنارم در صف زوار عشق ایستاده بود و با صدای گرفته اش برایمان روضه می خواند. دستم را بالا گرفتم که صحبت کنم. خانم روضه خوان فکر کرد من آب می خواهم و از آب گوارای حرم به من داد. گوارای وجودم شد. آری آب نطلبیده مراد است. هنوز هم باور نداشتم به کجا آمده ام. در فکر شلوغی جمعیت و زیبایی گنبد حضرت ابوالفضل (ع) بودم که یک دفعه تمام کسانی که موقع رفتن به من التماس دعا گفته بودند مقابل چشمانم حلقه زدند به نیابت تک تک شان دعا کردم و به خودم آمدم صف تمام شده بود باید کیف های ما را بررسی می کردند تا امنیت زائران حضرت ابوالفضل (ع) و امام حسین (ع) حفظ شود حتی کسانی که کمی آرایش داشتند را راه نمی دادند و باید با صورتی پاک و دلی پاک وارد حرم می شدیم. یک دفعه احساس آرامش را با تمام وجود تجربه کردم. ازدحام جمعیت نمی گذاشت ضریح را ببینم اما سقف را که دیدم محو زیبایی و اطمینانی شدم که در زرهه ی آن مکان مقدس سرشته شده بود. دلم می خواست زودتر به ضریح برسم. می خواستم بزرگ مردی را زیارت کنم که تمام وجودش را وقف ایمان کرد. مردی که ادعای پادشاهی نداشت اما ملت عشق را بنا نهاد تا ابد. تعجب کرده بودم از آرامش و اطمینانی که وجودم را فرا گرفته بود. حالا معنای عمیق «ألا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» را درک می کردم.

بعضی ها زیارت نامه را با موبایل هایشان گوش می دادند، عده ای هم برگه ی

زیارتنامه اربعین به دست بودند و آن را می‌خواندند چند نفر نماز می‌خواندند بقیه هم از فرط خستگی کنار دیوار نشسته در حرم خواب حرم را می‌دیدند! زیارتنامه حضرت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) یک دعای شیعی است که حدیث قدسی به شمار می‌رود و این زیارت را امام محمد باقر (علیه السلام) به پیروانشان منتقل کرده‌اند. شاید تعداد زیادی گمان کنند زیارت عاشورا هر روز نباید خوانده شود به دلیل وجود تعداد زیادی نفرین در این دعا اما برخلاف عقیده آن‌ها مفهوم آن به تبری و تولی برمی‌گردد.

مردم نوحه‌های قشنگی می‌خواندند. پناه و قرارشان می‌داد این مکان مقدس. دلم برای لحظه‌به‌لحظه این حرم حتی آنجا که ایستاده بودم تنگ می‌شد. به ضریح رسیدیم شدت شلوغی آنقدر زیاد بود که حتی ایستادن هم معنا نداشت. دوست داشتم بال داشتم بالا می‌رفتم و ضریح را یک دل سیر زیارت می‌کردم. دستم را به ضریح گرفتم و تسبیحی که داشتم را تبرک کردم. زنانی با روبنده مشکی اطراف حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) ایستاده بودند و حجاب‌شان از هر نظر کامل بود. دلم می‌خواست سال‌ها همانجا بمانم ولی فشار جمعیت من را حرکت داد تا نفر بعدی جای من را بگیرد. آرامشی که بعد از زیارت داشتم با دنیا عوض نمی‌کردم. حالا احساس سبکی می‌کردم. چراغ‌های زیبای قرمز رنگ که هر کدام تداعی عشق حسین (علیه السلام) و عزای زینب بودند. هوای خنک داخل حرم پاک و شیرین بود. مثل آب که هم شیرین و هم گوارا بود و کسی که آن را می‌چشید متوجه می‌شد که چقدر گواراست و شاید تمام آب‌های دیگر کم و بیش تلخ بودند

بخاطر دوری و دلتنگی حرم.

به خودم آمدم که از حرم و ضریح دور شده بودم از حرم که بیرون آمدم یکی از دوستان مان گم شده بود. منتظرش ماندیم تا به گروه برسد. همان جا دو رکعت نماز زیارت خواندیم و تمام قد سمت آقا کمر خم کردیم و برای ادای خدا حافظی و احترام دست روی سمت چپ سینه گذاشتیم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

زیبایی‌های زمین

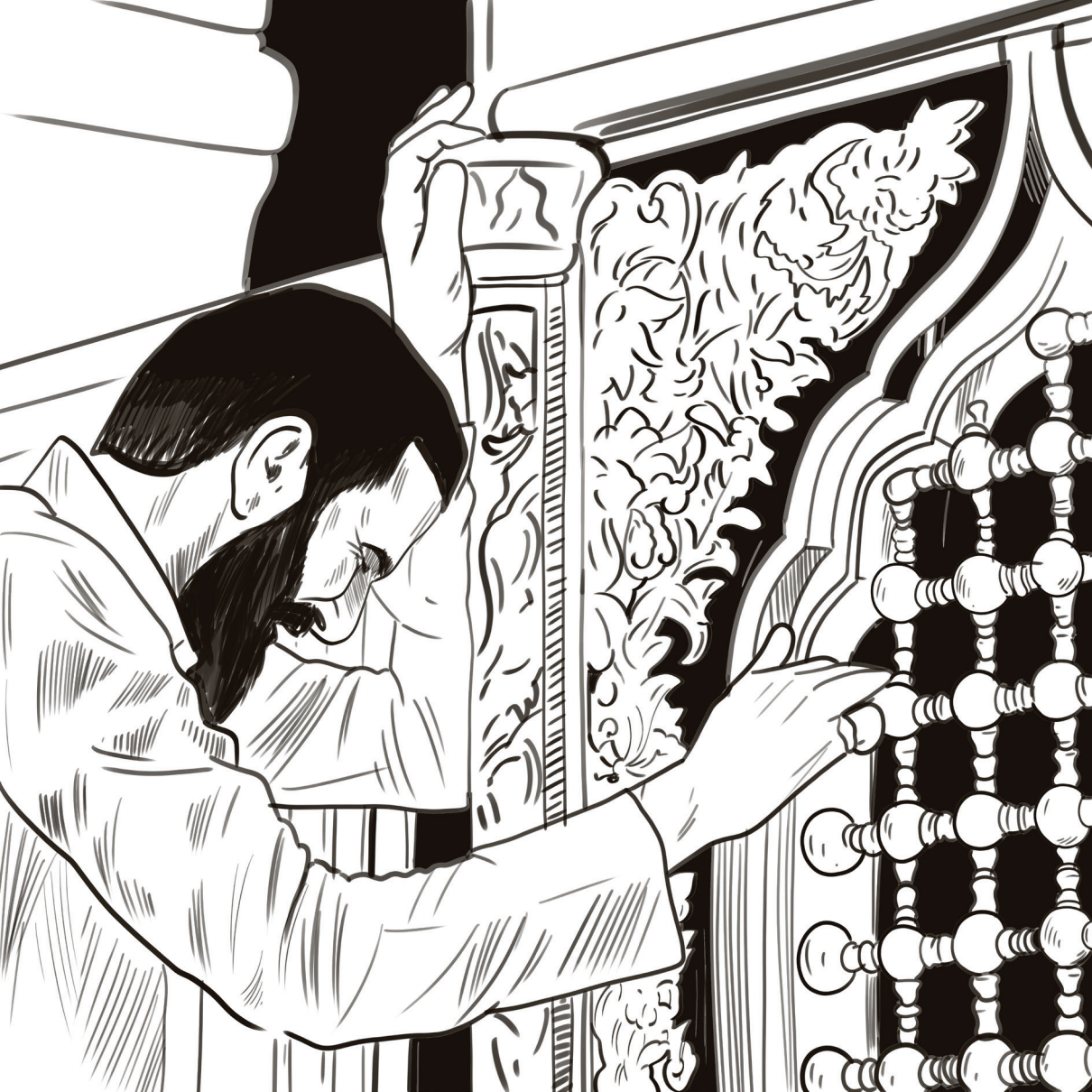
زیباترین مکان در زمین کربلا و زیباترین مکان کربلا بین‌الحرمین است. بین‌الحرمین نمایشگاهی از اقوام و نژادهاست، دسته‌های عزادار با پرچم‌های بزرگ و رنگارنگ و هیئت‌های سینه‌زنی از کشورهای مختلف که هر کدام شیوه‌ی سوگواری خاص خود را دارند در بین‌الحرمین نمادی می‌شوند از همدلی جهانیان.

درس چهارم:

«انسان‌ها نیازمند الگویی جامع‌اند و چه الگویی بهتر از حضرت امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش».

آن‌جا همه گریه می‌کردند. از بین‌الحرمین گذشتیم و وارد باب‌الکرامه شدیم. اسم باب‌ها بسیار زیبا بود.

باب حضرت ابوالفضل (علیه‌السلام)



باب القبله

باب امام حسن عليه السلام

باب امام حسين عليه السلام

باب صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف

وگویی هر باب، دری از بهشت بود. ما اجازه حضورمان را از حضرت ابوالفضل عليه السلام را گرفته بودیم. وارد صحن امام حسین عليه السلام شدیم تمام چراغ‌ها قرینه و قرمز بودند به یاد خون سرخ عاشورا بیان افتادم. خونی که پرچم حق را برافراشته نگاه داشته. همه گریه می‌کردند و روضه می‌خواندند. به برکت امام حسین عليه السلام دل‌ها به هم دوخته شده و این یکی دیگر از جلوه‌های زیبای کربلاست. وحدت جهان اسلام چه رنگ زیبایی به خود گرفته، وقتی جمعی از عزادار با هم می‌گفتند: لبیک یا حسین عليه السلام. انگار همه منتظر این لحظه بودند. همه دست بالا برده و فریاد می‌زدند: لبیک یا حسین عليه السلام، لبیک یا حسین عليه السلام

غریو این پیمان بستن با سالار شهیدان، سیاسی‌ترین صحنه‌ای بود که تا آن لحظه شاهدش بودم. امام حسین عليه السلام برای اصلاح دین و سیاست حاکم در آن زمان قیام کرد. اصلاح دین اگر غیر ممکن نباشد کاری بسیار سخت است چون مردمان آن زمانه تصورشان این بود که بر حق و بر ثوابند. حضرت مسیح عليه السلام چنین تجربه‌ای از سرگذراند و چه سختی‌ها کشید. به همین دلیل اصلاح‌گر دین انسانی وارسته و والا مقام اما تنهاست.



درس پنجم:

«انسانی که جان می‌بازد بر سر آرمان‌های دی، چنین انسانی حماسه‌ساز خواهد بود».

در کتاب حماسه حسینی، آیت الله مطهری دقیقاً از حماسه سخن می‌گوید که برای جنگ امام حسین علیه السلام حماسه جنگ نیست بلکه حماسه دل‌هاست و اربعین سیاست جنگ نیست سیاست قلب‌های مسلمین جهان است. مسلمانانی که یک سال انتظار دیدن صحنه‌ای را می‌کشند که تنها می‌توان نام آن را قیامت۱۰ روزه گذاشت و در آن قیامت ده روزه وحدت به پا می‌شود. آن شب زیارت ما با شنیدن طنین لبیک یا حسین علیه السلام به پایان رسید. این شیرین‌ترین عهدی بود که با امام بسته بودیم.

صبح روز بعد از بازار دیدن کردیم و بعد از آن به سمت کمپ درمانی رفتیم. حال و هوای عجیب کمپ درمانی نسبت به دیروز قابل مقایسه نبود. تعداد مراجعین خیلی بیشتر شده بود. با خودم گفتم می‌توانیم این همه بیمار را معاینه کنیم؟ بچه‌های پیشرو طی جلسات طولانی و مکاتبات مستمر با هیئت صحنه عتبه امام حسین علیه السلام داشتند قرار بود که در بین الحرمین کمپ درمانی داشته باشیم که با بدقولی مسئولین عراقی مواجه شدیم ولی بچه‌های ما ناامید نشدند و در کمپ عباسیه صاحب‌الزمان علیه السلام تلاش‌شان را دقیقه به دقیقه بیشتر می‌کردند اما ناراحت هم بودند که چرا ما بین الحرمین نباشیم؟ تا اینکه خود آقا امام حسین علیه السلام به ما عنایتشان را نشان دادند و جناب آقای عدی عبدالحسین رئیس

بیمارستان چشم پزشکی سیده زینب علیها السلام که این بیمارستان روبروی حرم بود به مسئولان زنگ زد و از ایشان خواست تا نیروهای جهادگر درمان را به آنجا ببرند چون با کمبود مترجم و گاهی پزشک مواجه بودند و خدا را شکر طبق آمار بدست آمده از سمت خود عراقی‌ها مراجعین زوار برای درمان نود درصد افزایش یافتند. ما هم داروهایی را از موکب عباسیه به بیمارستان حرم منتقل کردیم که بسیار برایشان چاره‌ساز بود. و اما در موکب صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، طبق گزارش مسئول گروه جهادی جناب آقای پای‌زاده، بیشتر از هزار نفر مراجعه داشتیم و این تعداد خیلی بیشتر از تصور ما بود.

بیشتر مراجعه‌کنندگان برای مسائلی مانند فشار خون و سردرد و گلودرد مراجعه می‌کردند. گاهی اوقات مراجعه‌ها تکراری بود گاهی برخی از افراد مسن برای هر کدام از دردهایشان چند بار به دکتر مراجعه می‌کردند. انگار می‌آمدند و می‌رفتند و دوباره یادشان می‌آمد درد دیگری هم دارند پس دوباره بر می‌گشتند. اگر این اتفاق در موقعیتی دیگر می‌افتاد به احتمال زیاد پزشکان می‌گفتند: چرا همان مرتبه‌ی اول که آم‌دی بیماری‌هایت را نگفتی؟ شاید حتی عصبانی می‌شدند و سرزنش می‌کردند اما این جا تنها پاسخ‌شان لبخند بود و لبخند. و این همان درس مهربانی بود مهربانی با صبوری ارتباطی معنادار دارد». البته رایگان بودن معاینه‌ها هم در این موضوع بی‌تاثیر نبود و خدا را شکر با کمبود دارو مواجه نبودیم و همه داروها به مقدار کافی و کامل ارائه می‌شد. بعد از چند ساعت مجدداً به زیارت رفتیم در راه و در این همه شلوغی دختری بشدت گریه می‌کرد.



دلم برایش سوخت. بی اختیار به سمتش رفتم. سلام کردم و احوالش را پرسیدم. می‌گفت یازده سال است به کربلا می‌آید. در پنج سالگی شفای پاهای فلجش را از امام حسین علیه السلام گرفته است.

درس هفتم:

«وفا داری رسم دلدادگی است».

باز به کمپ درمانی برگشتم. شده بودم کبوتری که بین کمپ و ضریح‌ها، پرواز می‌کرد. پروازی با بال‌های حجابیم. در دلم گفتم مردان این گونه پرواز را تجربه نخواهند کرد. زیر لب خنده‌ام گرفت. خیابان‌های عراق پر از موکب‌هایی بود که به جای اسم‌های عربی‌شان در دلم همه را موکب مهربانی می‌نامیدم.

ناگفته نماند تعداد افرادی که همراهان بودند از شهرهای مختلف تنها به عشق امام حسین علیه السلام از اکثر نقاط ایران به عراق آمده بودند از آباده، استهبان، نیریز، خرم‌آباد، بهبهان، همدان و تهران تا همگی دست به دست هم پرچم شهید حسین قمی را بلند کنیم و به اهتزاز درآوریم.

در همان ایام جواب آزمون تخصص آمد. بیشتر بچه‌ها قبول شده بودند یکی از بچه‌ها رزیدنت زنان، رزیدنت جراحی، رزیدنتی جراحی تراکس و یکی پزشکی هسته‌ای و رادیولوژی و در مورد تخصص‌ها از هم مشورت می‌گرفتند. چه پر حلاوت و زیبا بود شنیدن خبر قبولی در پیشگاه حضرت امام حسین علیه السلام.

از زمزمه‌ها مشخص بود که انگار قرار است مکان اسکان تغییر کند و با هتل

خدا حافظی کنیم. گویی، مسئولین هم بسیار زحمت کشیده بودند که محل اسکان جدید را پیدا کنند و البته هرچه به اربعین نزدیک‌تر می‌شدیم شرایط برای اسکان سخت‌تر می‌شد. ولی برای ما محل اسکان تفاوت چندانی نداشت. چون به سرزمین عشق رفتیم درخت عشق همه جا نمایان خواهد شد. وقتی خانمی با نوزاد چهل روزه آمده بود و با حضورش جواب چرا اربعین؟ چرا کربلا؟ را در یک جمله داد «عشق حسین دیوانگی نمیشناسد» و ما همه در برابر حضور طفل چهل روزه، سکوتی از جنس عاشقی کردیم.

مهمانی

ظهر خانه یکی از عراقی‌ها دعوت بودیم. عراقی‌هایی که از هیچ خدمتی برای مهمان‌شان کوتاهی نمی‌کردند و فقط، چشم‌شان را جلوی ما نمی‌گذاشتند. من مطمئنم که این مردم مهربان هرگز همراه با صدام مقابل برادران ایرانی خود ننجنگیدند. بلکه آن‌ها بعضی‌های صدامی بودند. درست است که «الناس علی دین ملوکهم» ولی چیزهایی فراتر از آن هم بین انسان‌ها حکومت می‌کند. چیزهایی مانند دین و برادری.

وقتی به میزبانان عراقی‌مان نگاه می‌کردم، تازه متوجه شدم چطور حکومت در سعادت و شقاوت انسان‌ها تاثیر دارد و تازه فهمیدم چرا امام حسین علیه السلام بر ضد حکومت یزید بن معاویه قیام کرد. عراقی‌ها بسیار بخشنده و سخاوتمند، سفره‌هایشان پر از محبت و عشق است. نان‌هایی داشتند که شبیه به ماهی بود و

بسیار خوشمزه . نان هایی که یک قرص به تنهایی می توانست یک نفر را سیر کند. یک روز دیگر هم از راه رسید. صبح زود به کمپ درمانی رفتم. یکی از ویژگی های آن جا این بود که کسی برای خودش جایگاه مخصوصی قائل نبود. پزشک متخصص قلب و عروق، برای بچه ها، چای می آورد و آنها بسیار خوشحال می شدند وقتی علت را جویا می شدند می گفت: چون اینجا سمت و مقام معنا ندارد. اینجا همه یک نفرند.

در گروه ما دو رئیس شبکه، یک معاون شبکه بهداشت و یک رئیس بیمارستان حضور داشت که همگی خالصانه در کنار عوامل جهادی در حال کمک و درمان زائران حسینی بودند.

درس نهم:

«صداقت و مهربانی انسان ها را به انسانیت حقیقی بر می گرداند. جامعه تلاش دارد انسان ها را در گروه ها و طبقات مختلف دسته بندی کند زیرا برای جامعه کارکرد اجتماعی انسان ها مهم است ولی در جامعه ی مهر و محبت، پایه انسان ها با هم برابرند. حتی در عین تفاوت ها و تمایزهای شان.»

برق

برق ها مدام قطع می شد و من یادداشت هایم را مجبور بودم در تاریک و روشنا بنویسم. اما تبارک الله به بچه های کادر سلامت که در وضعیتی که هیچ نوری نبود آنژیوتک به بیمار وصل می کردند. بخیه می زدند، پانسمان و رگ گیری می کردند.



اسکان جدید

هنوز چند روزی نگذشته بود که باید به محل اسکان جدیدی منتقل می شدیم. واقعا سختی سفر را اینجا بیشتر احساس می کردم. این سومین اسکانی بود که ما به آن دلخوش می کردیم.

کوله ها بر کمرمان بود و در خیابان های کربلا راه می رفتیم. برای رفع خستگی، کنار مغازه ای نشسته بودیم. یکی از بچه ناامیدانه سمت مردی رفت و می خواست شانس مان را برای آخرین بار امتحان کند ما همگی مانع رفتن او شدیم. ولی او رفت و با خوشحالی تمام بازگشت. گویی آن مرد گرد عراقی درخواستش را قبول کرده بود. انگار دنیا را به ما دادند. با این وجود می توانستیم بیشتر در عراق بمانیم. در واقع سه خانه متعلق به سه برادر عراقی بود که قبول کردند ما چند روز باقی مانده را در عراق بگذرانیم.

لا اله الا الله.. لا اله الا الله.. لا اله الا الله..

زنی را روی برانکارد آوردند. برایش اشهد ان لا اله الا الله می خواندند به خدا که هنوز نمرده بود و نفس می کشید شاید چون آمبولانس نمی توانست رد شود از اشهد ان لا اله الا الله به عنوان آژیر استفاده می کردند. از آن خانم باید نوار قلب می گرفتند. یکی از پرستاران عراقی خیلی سریع با یک دستکش، جلوی دوربین ها را گرفت و عملیات احیاء را با بهترین بازدهی و کیفیت انجام داد.

خود درمانی‌های بیخودی!

موارد تجویزهای شخصی، خود درمانی و کم اعتمادی به تیم درمان بسیار زیاد بود. بعضی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند من استامینوفن استفاده کردم، قرص سرماخوردگی بزرگسال، دیفن هیدرامین، شربت سرماخوردگی، قرص زیر زبانی! عده‌ای دیگر هم بودند که موکب درمان را با بقالی و سوپر مارکت اشتباه گرفته بودند. یکی کیسول چرک خشک‌کن می‌خواست. آن یکی قرص ب‌کمپلکس، سومی مفنامیک اسید یا ایبوپروفن یا نوافن، ژلوفن

پسر بچه‌ای آمد و گفت الا ولله من ویتامین سی می‌خواهم. ولی موقعی که از او مشکلش را پرسیدیم اسهال بود. حال چه ربطی ما بین ویتامین سی و اسهال وجود داشت را نمی‌دانم. یا یکی آمده بود و حالش خیلی بد بود و برایش باید سِرُم می‌نوشتیم ولی خودش می‌گفت نه، سِرُم دوست ندارم. او ار اس تجویز کردند. گفت: او ار اس هم دوست ندارم. خلاصه که در آن شرایط باید کادر درمان صبوری زیادی به خرج می‌دادند.

آقای آمد و گفت سرم درد می‌کند و قرص سه کاره می‌خواهم. بچه‌ها واقعا نمی‌دانستند سه کاره یعنی چه و بعد از کلی تحقیق متوجه شدند به قرص نوافن، سه‌کاره و به آس‌آ، دوکاره می‌گویند و بسته به تنوع داروهای درونشان برایشان اسم می‌گذاشتند.

در همان موکب بحث‌های درمانی رونق داشت. نوعی آموزش پزشکی بود. اساتید، پزشکان جوان را راهنمایی می‌کردند. چه زیبا بود این دانشگاه بین‌الحرمین!

بازار عراقی

به بازار رفتیم. شرجی و گرمی هوا بیداد می‌کرد. آن روز اتفاقی به عطر فروشی رفتیم و دوستم گفت ادکلن بارد یعنی ادکلن خنک می‌خواهم و آقا چون متوجه منظورش نشده بود برایش آب خنک آورد!

درس دهم:

در کشورهای عرب زبان، دانستن زبان عربی واجب است! ای کاش برای سال‌های بعد فکری به حال این مشکل زبان می‌کردیم. بازارها حالت قدیمی و جدید با هم ادغام شده بود و فضای دیدنی زیبایی را ایجاد می‌کرد. انگار در تاریخ قدم میزدی.

اگر بخواهم از عبدالعلی صحبت کنم باید بگویم یک شخصیت خاص در سفر کربلا بود که لحظه به لحظه خستگی سفر را با لهجه زیبایش از تن همکارانش خارج می‌کرد. ایشان در کنار اخلاق خویشان، روحیه جهادی داشتند و به زبان ایرانی مسلط بودند. دکتر عبدالعلی التمیمی یک پزشک حاذق عراقی بود که تحصیلاتش را در دانشگاه علوم پزشکی شیراز گذرانده بود به همین دلیل مترجم خوبی هم حساب می‌شد و در تک‌تک لحظات ملکوتی سفر کربلا نقش مهمی را ایفا می‌کرد. وی اصالتاً اهل دیاله عراق بود و غیر از تسلط بر زبان عربی و انگلیسی، زبان شیرین فارسی را به لهجه زیبای شیرازی فرا گرفته بود.



روز قبل از اربعین

از همان اول صبح ازدحام مراجعه کنندگان را داشتیم. الگوی مشکلات جسمی شان تغییر کرده بود حالا دیگر سرماخوردگی جایش را داده بود به تاول های کف پا. بیماران با تاول های بسیار بدی مراجعه می کردند.

عصر بود که زمزمه ای بین همکاران پیچید. هیئت های سینه زنی از کنار کمپ رد می شدند و نوحه ها با صدای بلند گوش ها را به خود هوشیار می کردند که ناگهان گفتند پدر شهید حسین قمی، همان شهیدی که نامشان را برای گروه مان انتخاب کرده بودیم آمده بودند سری به ما بزنند. طبق مصاحبه ای که با ایشان داشتیم متوجه شدیم که همسرشان یعنی مادر شهید بیماری قلبی دارد و برای تبرکی آمده اند موکب درمانی. این همه اعتقاد زیبا و دوست داشتنی یک طرف و این که تبرکی دارو از کمپ درمانی جهادی یادگار پسر شهیدت را هم بگیری یک طرف. پدر شهید کمی از خاطرات و زندگی پسرش برای مان صحبت کرد و در مورد این سوال که چطور فرزند شهید تربیت کنیم به نقش لقمه حلال و ایمان و صداقت اشاره کردند.

شهید مرتضی حسین پور معروف به شهید حسین قمی در ۳۰ شهریور ۱۳۶۴ دیده به جهان گشود و در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۹۶ در منطقه تدمر به درجه شهادت نائل شد. آقا مرتضی از فرماندهان نظامی ایران درسپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرمانده عملیات قرارگاه حیدریون در سوریه بود. پدر شهید جهاد درمانی در کربلا را جنگ نرم و شهادت پسرشان را حضور در

جنگ سخت نام بردند. دیدار جالبی بود که صدای ناله یکی از آقایان بلند شد از دندان درد شدید شکایت داشت و عربی حرف می‌زد. بچه‌های پزشکی برگه‌ای جلوی‌شان گذاشتند او به انگلیسی (brain teeth) همین دو کلمه را انتخاب کرد و همین دو کلمه کافی بود تا بین بچه‌ها اختلاف نظر بوجود بیاید عده‌ای عقیده داشتند مغز دندان‌ش درد می‌کند و چند نفری هم معتقد بودند منظور ریشه دندان است نه مغز آن. اختلاف که بالا گرفت همان مریض گفت: ای بابا، دندان عقلت درد می‌کند! همه خندیدند.

رگ‌گیری به شرط انیمیشن

بچه‌ی کوچکی نیاز به سرم داشت اما اجازه نمی‌داد رگش را بگیرند یکی از پرستارها بچه را بغل کرد. قربان صدقه‌اش رفت. در مورد آمپول با او صحبت کرد بعد هم از گوشی‌اش یک انیمیشن برایش پخش کرد. کارساز شد. پرستار مهربان کودک را در آغوش گرفت با راه رفتن او را آرام کرد تا وقتی که سرم تمام شد. کمی بعد خانمی تنگی نفس داشت و به ما مراجعه کرده بود سرما خورده بود. نفسش بالا نمی‌آمد و می‌گفت تنگی نفس دارد و با آن همه گرما این راه را پیاده طی کرده بود و می‌گفت من باید همین الان خوب بشوم. دکتر هم که می‌گفت شما باید زمان طولانی مدت دارو مصرف کنید ولی ایشان می‌گفت: دخترم آمدم پیش‌ت که همین الان من را خوب کنی.

آقای پایی‌زاده مجبور بودند جهت مدیریت بهتر گروه دائم در کمپ درمانی

باشند. حتی شب‌ها، به همین علت شاهد این موضوع بودند که بعضی از خانم‌ها یا آقایان هر روز شیفت می‌آمدند و اصلاً وقتی را در محل اسکان به سر نمی‌بردند. گویی همکاران قسمت درمان می‌گفتند ما علاقه‌ایی برای ماندن در اسکان نداریم و می‌خواهیم دائم در کمپ درمانی باشیم و شیفت بدهیم. به همین علت ما اصلاً کمبود نیرو نداشتیم.

معادلات این شهر با بقیه شهرها متفاوت است. اینکه دائم در شیفت باشی و خسته نشوی. و اینکه چطور این همه جمعیت در خیابان‌های پر پیچ‌وخم این شهر جا می‌شوند. چطور همه باز دلخوش و امیدوار به آمدن سال‌های بهتر هستند؟

موارد بیماری‌های واگیردار مثل آبله‌مرغان در این شهر و سایر شهرها کم نیست. مردم از کنارش می‌گذرند. گرفتار نمی‌شوند و تنها امام حسین علیه السلام است که همه‌ی زائران را با بیمه کرده و به سلامت باز می‌گرداند.

نور در تاریکی

به خانه میزبان عراقی‌مان برگشتم. برق‌ها رفته بود. خانم عراقی از شدت شرمساری مرتب عذرخواهی می‌کرد. مهربانی عراقی‌ها برای من نوری بود در تاریکی. همان شب که برق رفته بود چند نفر از بچه‌های گروه تلاش کردند برق را وصل کنند ولی بخاطر اشتباه آنها ژنراتور برق محله سوخته بود ولی با این وجود باز هم عراقی‌ها از ما عذرخواهی می‌کردند.



راه کمپ تا اسکان را طوری می‌آمدیم که سریعتر برسیم. از دو مسیر می‌توانسیم برویم. اسم یک راه برکت و مسیر دیگر را حرکت گذاشتیم. همان موقع که شروع به حرکت می‌کردیم اکثر بچه‌ها راه برکت را انتخاب می‌کردند.

مسیرمان تا کمپ خیلی طولانی بود. چون با وجود اینکه از ماه‌های قبل برای اسکان مان برنامه‌ریزی شده بود ولی متأسفانه مکان‌های هماهنگ شده، با عدم همکاری جهت ده روز استقرار روبه رو می‌شد. برای مکان اسکان، رئیس گروه و بچه‌های پیشرو، نزد سه رئیس عشیره بنی‌اسد، بنی‌عامر و فرماندار کربلا رفته بودند ولی به دلیل شرایط ازدحام و عدم وجود مکان، تیرشان به سنگ می‌خورد. آنها با یکی از تجار کربلا هم صحبت کرده بودند و افاقه نکرده بود. همگی آنها می‌گفتند برای نود نفر هیچ جایی موجود نداریم. با وجود اینکه هرساله، موکب عباسیه صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، پذیرای کادر موکب شهید حسین قمی بود امسال به سختی توانستیم تاییدیه حضور پیدا کنیم.

فشار خون، عالی

پیرمردی عراقی آمد موکب درمان. متوجه زبان فارسی نمی‌شد. یکی از دوستان، فشار خونش را گرفت و به او گفت: فشارت عالی. پیرمرد رنگش پرید. غمگین و مضطرب شد. فکر می‌کرد فشار عالی یعنی بالا. ترسیده بود. تا چند دقیقه فقط درگیر این بودیم که پیرمرد را متوجه کنیم عالی به معنای خوب و نرمال است.



دختر جوانی آمد. فکر می‌کردیم این مراجعه‌کننده هم مثل بیشتر مراجعه‌کنندگان پای تاول زده دارد یا سوختگی. شاید هم تنگی نفس و یا سرماخوردگی شدید. اما می‌گفت یک جوش روی پیشانیم زده. باید چه کار کنم؟ برایش پمادی نوشتند.

درس یازدهم:

جقدر آدم‌ها عجیبند. این را شازده کوچولو به خلبان گفته بود. داروها را معاونت غذا و دارو و علوم پزشکی شیراز اهدا کرده بود. هر ساله بحث داروها بسیار بحث مفصلی بوده چون قریب به هفت الی هشت تن دارو یعنی دو کانتینر دارو باید از مرز رد شود. مثلاً سال ۱۴۰۱ داروها رد نشد و بچه‌ها ناگزیر بودند در عراق با آن شرایط سخت از طریق مختلف دارو را تامین کنند ولی در اربعین ۱۴۰۲ گروه هیچ مشکلی من باب تهیه و عبور دارو نداشت و داروهای امسال قسمتی را دانشگاه علوم پزشکی شیراز و قسمتی را خود بچه‌های گروه جهادی شهید حسین قمی از طریق خیرین و داروسازان به صحنه اربعین رسانند.

طبق آمار، داروهای خریداری شده از طریق خود گروه تقریباً یک و نیم برابر داروهای اهدا شده از سمت دانشگاه بود که از طریق هلال احمر با زحمت بسیار مسئولین و بچه‌های پیشرو به عراق منتقل و با تلاش فراوان آنها علی‌الخصوص جناب آقای محمد حسین شمسی‌نژاد، انتقال داروها از مقر هلال احمر به کمپ درمانی انجام گرفت.

بچه‌ها در شیراز، روزهای طولانی تا نیمه‌های شب ناگزیر به جمع‌آوری و بسته‌بندی داروها بودند.

بعضی از دوستان هم که رشته‌شان مرتبط با داروشناسی نبود، بجای اینکه بگویند این دارو با فلان اسم را بده به راحتی می‌گفتند قرص یک خط‌دار قرمز و یا قرص دوخطی آبی را بده و این روش کارسازترین راه برای آن شرایط بود. ولی در کربلا که چیدمان داروها از حساسیت خاصی برخوردار بود سه نفر از دکترهای داروساز وظیفه چیدمان داروها را برعهده داشتند.

و اما داروهای اضافی که یک معضل بزرگ محسوب می‌شد. طوری در کارتون‌ها می‌چیدند که اطرافش را وسیله بچینند تا بتوانند آنها را از مرز خارج کنند و به دانشگاه علوم پزشکی برگردانند.

دانشکده‌ی کمپ درمانی

در کمپ درمانی متوجه موضوعی شدم. بیشتر وقت‌ها تبادل علم و تجربه خوبی صورت می‌گرفت. انتقال علم ایرانی به عراقی و عراقی به ایرانی کاملاً مشهود بود. حتی یکبار در یکی از شیفت‌های حرم، یکی از پرستاران عراقی با آنژیوکت‌های کوچک، رگ می‌گرفتند و خیلی سخت بود برایشان ولی بچه‌های ما بدون داشتن تورنیکت با آنژیوکت‌های بزرگ سبز رنگ به راحتی رگ‌ها را می‌گرفتند که حتی یکبار که یکی از بچه‌ها رگ گرفت، عراقی‌ها کلی تشویقش کردند.



عروسک‌فروشی

دختر بچه‌ای مقابل موکب ما ایستاد. گریه می‌کرد که چرا به او عروسک نمی‌دهیم. هر چقدر گفتیم این کمپ درمانیست نه عروسک‌فروشی افاقه نکرد. آخر هم بعد از آن که با گوشی پزشکی صدای قلبش را شنید آرام شد و رفت.

آخرین روز

روز آخر بود و باید می‌رفتیم. بچه‌ها از من بخاطر رادیو احلی که سازنده‌اش بودم تشکر می‌کردند. ولی دیگر دستم به قلم نمی‌رفت که بخواهم بنویسم (امروز با آخرین خبر از رادیو احلی همراه ما هستید) اما امان از این خبر. من خبر را نوشتم و آن را با صدای گرفته‌ام بر اثر سرما خوردگی ضبط کردم.

نوشتن اخبار رادیو احلی کار سختی نبود بلکه ضبط صدا در شرایط سفر سخت بود چون به یاد دارم برای اینکه هرچند کم ولی از حجم صدای اطرافم را کم کنم در آن گرما، پتو روی خودم می‌انداختم تا شاید کیفیت بهتر شود. باز هم با خودم قهر کردم و بهانه‌گیری‌هایم شروع شد. انگار همه‌ی این چند روز خوابی عمیق بود و رویایی شیرین.

حالا دیگر نه آفتاب، که حس دلتنگی قلبم را آتش زد. شعله دلتنگی قلبم را در لحظات آخر سوزان دو دودش رفت به چشمانم تا اشک‌هایم سرازیر شود و به گوشه‌ای رفتم و گریه کردم.

خدایا به حرمت امام حسین علیه السلام تو را قسم می‌دهم که آخرین توبه‌ام در

درگاهت را بپذیری. تو تنها کسی هستی که می‌توانی مرا یاری دهی.
گریه کردم و سبک شدم. شاید گناهانم بخشیده شده بود..

کوله‌های مان سبک شده بود. وقتی به داروخانه‌ی دل میرفتم نسخه‌ی قرار
را پزشک کربلا تجویز کرده بود و تنها دارویی که برای آمدن صاحب زمان آنجا پیدا
کردم جهاد بود. جهادی که دانشجویان و متخصصین با تمام جان برایش تلاش
کردیم و خواهیم کرد و به پاس تشکر از بچه‌های علوم پزشکی گروه شهید حسین
قمی از طرف رئیس بیمارستان فوق تخصصی سیده زینب لوح سپاس اعطا شد و
خاطرات آن لحظه با عکس بچه‌ها در قلب‌هایمان ذخیره شد.

خدا حافظی طولانی

آخرین سلام را گفتیم و از کربلا خارج شدیم. در راه بودیم. قلبم برای نجف
برای آن خوشه‌های انگور روی ضریح که همیشه و همه‌جا آن را در عکس میدیم
بیشتر بی‌تابی میکرد. خوشه‌های انگور روی ضریح حضرت فلسفه‌ی متفاوتی
دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت:

- نظر نخست:

انگور تنها میوه‌ای هست که هیچ دور ریزی ندارد و از همه بخش‌های آن از
درخت انگور بگیر، از برگ‌های آن، از غوره‌ی آن و خود انگور و حتی وقتی که مانده
می‌شود و تبدیل به کشمش می‌شود، همه‌اش مورد استفاده قرار می‌گیرد و فواید

زیادی برای بشر دارد، این بدان معناست که مولا علی نیز در همه احوال برای افراد بشر چه در زمانی که زنده بودند و چه در زمان حال و بعد از شهادتشان باعث هدایت بشر میشدند.

- نظر دوم:

ضریح نجف به دست هندی‌ها ساخته شده است. در هندوستان مرسوم هست که خانه عالم را به طرح انگور مزین می‌کنند.

- روی ضریح، انگور حک شده، و این یعنی حضرت علی علیه السلام ساقی کوثر هستند و حضرت عباس علیه السلام ساقی کربلا.

- گفته شده که در زمان نادرشاه مقداری شراب به داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌برند ولی تبدیل به سرکه می‌گردد این خبر به گوش نادرشاه می‌رسد باورش نمی‌شود و می‌گوید اگر این چنین شد تمام حرم را با طلا می‌پوشانم مقداری شراب می‌برند و تبدیل به سرکه می‌شود به این ترتیب خوشه انگور را حک می‌کنند به این نشان. اما اینکه واقعا دلیل اصلی چه بوده و کدام یکی از این نظرات اعتبار دارد، مدرکی در دسترس نیست؛ الله اعلم

عطر خوش نجفی

در خواب بودم که ناگهان عطری آشنا مرا از خواب بیدار کرد. به نجف رسیده بودیم. گنبد حضرت علی علیه السلام پرچم نداشت گویی انتقام خون حضرت علی علیه السلام

که توسط امام حسن علیه السلام از ابن ملجم مرادی گرفته شده بود قبول شده بود. اما حرم امام حسین علیه السلام پرچم دارد. شاید قیام تواین را قبول نکرده اند و همچنان خون خواهی ایشان ادامه دارد. یکی از باشکوه ترین حرم هایی که می دیدم حرم حضرت علی علیه السلام بود و واقعا ابهتی داشت که نشان می داد حضرت علی علیه السلام اولین امام ما شیعیان، در نجف است.

حرم خیلی شلوغ بود و در حرم را تازه باز کرده بودند و ما توفیق زیارت داشتیم. اشک از چشمانمان جاری بود. باید خانه پدری را وداع می گفتیم و به سمت مرز حرکت می کردیم. دکتر عبدالعلی آنجا ما را ترک کرد و با تمام مهربانی برایمان دوهین خرید. دوهین یکی از شیرینی های رایج آنها بود که در ایام اربعین گویی بیشتر فروخته می شد.

با ناراحتی اما دلی آرام، نجف را ترک کردیم. در راه بودیم که یکی از همسفران برایم خاطرات سفرش را تعریف می کرد و می گفت هیچ وقت راضی به آمدن به کربلا نمی شدم اما حالا که لحظه به لحظه از عراق دور می شویم دلم بیشتر تنگ می شود. من به او گفتم تعجبم از دلتنگیت نیست تعجبم از این است که چرا کربلا را جای خوبی نمی دانستی گویی دوست ما مثل تعداد کثیر از مردم ترس از نبود امنیت یا نبود بهداشت کافی داشته ولی بخاطر اتمسفر خاص اربعین عینک پرسشگری را به چشم می زند و در این سفر حسین علیه السلام را لبیک می گوید. من از او پرسیدم که کربلا اولی هستی؟ گفت نه. بیشتر تعجب کردم او گفت در زمان اعلام رتبه سال کنکورم به کربلا آمده بودم و حال که سال آخر پزشکی هم هستم به کربلا

آمده‌ام. سال اول با دلم به حسین نزدیک شدم و امسال با علمم.
اربعمین مثل آهنربا می‌ماند و ما را سمت خود می‌کشد سال به سال شور
حسینی بیشتر می‌شد و من هم آمدم ببینم که این همان حسین است که عالم
همه دیوانه اوست.

این همان است که پرچم سرخ گنبدش دل مرا خون می‌کند این همان است
که دل را مجنون می‌کند.

حب خوانیده در دلم دوباره روشن شد و من به کربلا آمدم

به او گفتم از کمپ درمانی تعریف کن. دوستم می‌گفت: دائم دوست داشتم
لحظات را در کمپ درمانی بگذرانم و واقعا ثانیه‌های اربعین از طلاست. تمام
تنبلی‌هایم را کنار می‌گذاشتم و به بقیه کمک می‌کردم حتی کمک برای جمع کردن
آشغال‌ها. ما در جایی زوار را درمان می‌کردیم که سلاحمان در برابر بیماری‌ها تنها
اخلاق جهادی مان بود و من حس می‌کنم در شیفت‌هایم در ایران می‌توانم این
روحیه را حفظ کنم.

او می‌گفت وقتی برسم به ایران اولین کاری که می‌کنم اینکه پول‌هایم را جمع
می‌کنم برای اینکه سال آینده به همکارانم پول بدهم که بجایم کشیک بدهند.

نگاهم به پنجره اتوبوس افتاد

به سمت مرز شلمچه می‌رفتیم و به مرز رسیدیم. خیلی خسته بودیم با صدای
نوحه خوابمان برد. زیارت دو امام معصوم و زیارت حضرت ابوالفضل (ع) از طرف



دیگر بهترین آرامش را در خواب به ما هدیه میداد.
 راه طولانی را پشت سر گذاشتیم و گروه جهادی ما صبح روز شانزدهم به شیراز رسید. همگی اشک در چشمانشان بود و از هم خداحافظی می کردند گویی یک خانواده چهل نفره داشت از هم جدا می شد بسیار ناراحت کننده بود و بعضی ها هم اشک می ریختند. همه تا یک سال دیگر با هم خداحافظی کردند و رفتند.

جوانه ها

جوانه تبدیل به یک درخت ده روزه از سفر اربعین شد. این درخت گلی دارد با ده گلبرگ سرخ. عهد کرده ام تا سال بعد هر روز با نوحه گوش دادن و گناه نکردن آبیاری اش کنم تا خشک نشود و باز در باغ وجودم گل دهد و چه زیبا سفری را تجربه کردم.

ولی قرارمان تا حضور و ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشريف قرار نخواهد گرفت. تا آن روز جهاد، تکلیف ماست و قرار واقعی مان زمانی است که با امام زمان مان اربعین موکب بزنیم و بیرق عشق حسین علیه السلام را در بین الحرمین به اهتزاز درآوریم.



و اما چند سوال مهم

۱- چرا فقط برای امام حسین (علیه السلام) روز اربعین یعنی چهلم تعیین شده و برای امامان دیگر و حتی پیامبر اکرم (ص) مراسم روز اربعین نداریم؟

برای توضیح جواب این سؤال به این مطالب توجه کنید:

۱. فداکاری‌های امام حسین (علیه السلام) دین را زنده کرد و هیچ امامی به اندازه امام حسین (علیه السلام)، در زنده نگه داشتن دین اسلام نقشی نداشته است و این فداکاری‌ها را باید زنده نگه داشت، چون زنده نگه داشتن دین اسلام است تا دین اسلام زنده بماند. گرامیداشت روز عاشورا و اربعین، در حقیقت زنده نگه داشتن دین اسلام و مبارزه با دشمنان دین است.

۲. مصیبتی که حضرت امام حسین (علیه السلام) دید، برای هیچ امام و پیامبری پیش نیامده است و مصیبت امام حسین (علیه السلام) از همه مصیبت‌ها بزرگ‌تر و سخت‌تر بود. اگر عامل دیگری هم در کار نبود، همین عامل کافی است که نشان بدهد چرا برای امام حسین (علیه السلام) بیش از امامان دیگر و بیش از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) عزاداری می‌کنیم و مراسم متعددی بر پا می‌کنیم.

۳. در ماه محرم سال ۶۱ حسین بن علی (علیه السلام) اولاد، خویشان و یاران آن حضرت را کشتند و اسیران کربلا را به کوفه و شام بردند و همین اسیران داغ‌دیده روز اربعین شهادت امام حسین و یاران به کربلا رسیدند و همه مصائب روز عاشورا در آن روز

تجدید شد و آن روز روز سختی برای خاندان پیامبر شد.

۴. دشمنان اسلام با به شهادت رساندن امام حسین عَلَيْهِ قصد نابود کردن دین اسلام را داشتند. دشمنان امام حسین عَلَيْهِ تلاش کردند تا حادثه کربلا به کلی فراموش شود و حتی گاهی کسانی را که برای زیارت امام حسین عَلَيْهِ می آمدند می گرفتند، شکنجه می کردند و می کشتند و در زمان متوکل عباسی همه قبرهای کربلا را شخم زدند، مزرعه کردند و مردم را از آمدن برای زیارت قبر امام حسین عَلَيْهِ منع کردند. شیعیان هم برای مقابله با این ها از هر مناسبتی استفاده می کردند. یکی از این مناسبت ها حادثه روز اربعین است.

۵. یکی از نشانه های مؤمن زیارت امام حسین عَلَيْهِ در روز اربعین است. از حضرت امام حسن عسکری عَلَيْهِ روایت شده است که علامت مؤمن پنج چیز است: پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله در شبانه روز، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، پیشانی بر خاک نهادن در سجده و بسم الله را بلند گفتن. (مفاتیح الجنان، ص ۵۴۵، در اعمال ماه صفر، روز بیستم صفر). و یکی از وظایف شیعیان را اهتمام به زیارت اربعین بر شمرده اند.

منبع: سایت پرسمان



۲- داستان معجزه امام حسین که مرده ای را زنده کرد چیست ؟

یحیی بن اُمّ طویل [۱] که از چهره های برجسته مکتب تشیع بوده و سالیان زیادی از عمر خود را نزد حضرت سیدالشهدا و امام زین العابدین علیه السلام گذرانده است نقل می کند که روزی خدمت حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف شدم و با حضرت در مورد مسائل دینی گفتگو می کردم، ناگهان جوانی که در حال گریه و ناله بود به منزل حضرت آمد، به ایشان سلام کرد و گفت: مولای من! لحظاتی پیش مادرم از دنیا رفت و من با مشکلی مواجه شده ام. حضرت فرمود: مشکلک را بازگو کن. او گفت: مادرم ثروت فراوانی داشت و اجازه تصرف در مال را به من نمی داد؛ و می گفت تا خودم چگونگی تصرف مالم را به تو بیان نکرده ام، حق نداری از آن استفاده نمایی و تا آخر عمر در این مورد صحبتی نکرد و هم اکنون دارفانی را وداع گفت. حال نمی دانم چگونه از این مال استفاده کنم.

حضرت رو به من و آن جوان کرد و فرمود: با هم به منزل این جوان مصیبت زده برویم. به همراه حضرت وارد منزل آن جوان شدیم، جنازه این مادر در وسط اتاق بود و پارچه ای بر روی آن کشیده شده بود. حضرت در گوشه ای به پروردگار عرض کرد: خدایا! این زن را لحظاتی زنده کن تا مشکل فرزند خود را حل کند. ناگهان دیدم آن زن پارچه را از روی جسد خود برداشت و بر روی زمین نشست. ذکر شهادتین را بر زبان جاری کرد و بار دیگر به وحدانیت پروردگار و رسالت رسول خاتم (ص) اقرار نمود؛ سپس به اطراف خود نگاه کرد و متوجه شد حضرت سیدالشهدا علیه السلام در گوشه ای ایستاده است. به حضرت عرض کرد: مولای من! چرا

وارد اتاق نمی‌شوید؛ امام وارد اتاق شده و در گوشه‌ای نشستند و فرمودند: برای اموالت وصیت کن، زیرا باید به زودی به سرای باقی بازگردی.

آن زن خطاب به حضرت عرض کرد: مولای من! يك سوّم از اموال را به شما می‌بخشم؛ زیرا می‌دانم شما برای مصارف شخصی خود استفاده نمی‌کنید، بلکه این اموال را برای پیشبرد اهداف اسلامی مصرف می‌کنید. از آن جایی که فرزند دیگری ندارم، باقی اموال را به پسر می‌دهم؛ امّا برای استفاده از آن شرطی دارم. اگر فرزندی به شما علاقه‌مند است و مکتب شما را می‌پذیرد، می‌تواند از اموال استفاده کند؛ امّا اگر با شما مخالفت کند، راضی نیستم در اموال تصرف کند.

آن زن در ادامه به حضرت گفت: درخواستی از شما دارم. حضرت فرمود: چه درخواستی داری؟ آن زن عرضه داشت: بعد از مرگم، شما مرا به خاك سپرده و بر جنازه‌ام نماز بخوانید. بعد از این گفت‌وگو آن زن به سرای باقی شتافت و حضرت به وصایای این زن عمل نمود.» [۲]

[۱]. یحیی بن اّم الطویل یکی از یاران پرشور و از نزدیکان خاص امام سجاد علیه السلام بود. او در کوفه و در عصر حکومت حجاج با صدای بلند در میان مردم می‌گفت: «هرکس علی را سب کند، لعنت خدا بر او باد. ما از مروان و معبودهایی که غیر از خدا گرفته‌اند، بیزاریم». حجاج به خاطر این اعتراضات و سخنان پرشور او را به شهادت رساند. (تنقیح المقال: ۳/۳۱۲؛ معجم رجال الحديث: ۲۰/۳۵)

[۲]. چهره درخشان حسین بن علی: ۸-۱۲-۱۳؛ کرامات حسینیّه و عبّاسیه: ۸-۴۰-۴۱.

برگرفته از کتاب آئین اشک و عزا در سوگ سیدالشهدا علیه السلام نوشته استاد حسین انصاریان

۳- چرا امام حسین کمک جنیان را نپذیرفت؟

نزول نصرت الهی برای کمک به امام حسین علیه السلام

در برخی از منابع روایی، درباره کمک و نصرت الهی به وسیله جنیان و فرشتگان به امام حسین علیه السلام احادیثی از ائمه معصومین علیهم السلام بیان شده است که به این امر تصریح می کنند؛ مثلاً: شیخ مفید به سند خود از امام صادق (ع) این نکته را نقل کرده است: زمانی که امام حسین علیه السلام از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن حضرت آمدند و گروه هایی از مسلمانان و شیعیان جن برای کمک آمدند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود: «خدا به شما جزای خیر دهد من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است. جنیان گفتند: اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می کشتیم. حضرت در پاسخ فرمود: ما بر این کار از شما تواناتریم، اما چنین نمی کنیم تا آنها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد». [۱] همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: «از پدرم شنیدم که مفرمود: چون امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد تلافی نمودند و جنگ بر پا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین سایه گسترد، و آن گاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید». [۲]

نیز در برخی از روایات هم بیان شده است که فرشتگانی برای کمک به امام حسین علیه السلام آمدند، در مرتبه اول اجازه جنگیدن به آنها داده نشد، ولی در مرتبه

دوم وقتی آمدند که امام حسین علیه السلام شهید شده بود؛ مانند این روایت از امام صادق علیه السلام: “چهار هزار فرشته نازل شدند تا همراه امام حسین علیه السلام بجنگند، ولی به آنان اجازه جنگیدن داده نشد. دوباره اذن گرفتند و فرود آمدند و این وقتی بود که حسین علیه السلام کشته شده بود...” [۳].

خلاصه این که، چنین چیزی در روایات وجود دارد و درست است و هیچ دانشمند و کارشناس دینی آن را رد نکرده است؛ زیرا منافاتی با اعتقادات و معارف اسلامی ندارد. البته یاری رساندن ملائکه و جنیان و یا هر چیز دیگری از طرف خداوند برای انبیا هم بوده است؛ خداوند در قرآن به پیامبر (ص) می فرماید: (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم. [۴] و مثل یاری رساندن به مسلمانان در جنگ احزاب و در برخی موارد، این کمک ها از طرف فرشتگان و جنیان بود که به جهت مصالحی که ذکر می شود، تحقق پیدا نمی کرد.

چرا امام حسین علیه السلام کمک جنیان و فرشتگان را نپذیرفت؟
در پاسخ می توان گفت: شاید به دلایل زیر امام حسین علیه السلام این یاری و کمک را نپذیرفت:

۱. با توجه به موقعیت سیاسی که در آن زمان از طرف معاویه و یزید پیش آمده بود و به نام دین، کارهایی را انجام دادند که در واقع مخالف دین بود و همچنین تشخیص حق از باطل سخت شده بود، تنها راهی که می توانست یک بار دیگر دین

خدا را ترویج و زنده نماید، شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحاب آن حضرت، بود. [۵]

۲. آنچه که از روایات وارد شده در این مورد به دست می آید و به آن اشاره شده است، مقدر شدن شهادت برای آن حضرت بود تا بدین وسیله آن هدف اصلی امام حسین علیه السلام که همان اصلاح امت پیامبر بود، [۶] تحقق پیدا کند.

۳. امام حسین علیه السلام، شهادت را زیباترین و گرامی ترین مرگ می دانست؛ این امر، در خطبه ای که در مکه به هنگام عزم حرکت به سمت عراق ایراد کردند، بیان شده است: “آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبنند بر گردن دوشیزگان است” [۷] یعنی مرگ، گردن گیر و تحمیلی نیست، بلکه گردن بند و تجملی است؛ چرا انسان این گردن بند و زیور را در راه خدا به گردن نیاویزد؟! و مرگ در راه دین برای امام حسین علیه السلام لذیذ و در کام او شهد بود. [۸] و شهادت نقص نیست تا از فرشتگان کمک بخواهد، بلکه کمال است همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام چون شهادت را کمال می دانسته، از سوزاندن در آتش نترسیده و از جبرئیل نیز چیزی نطلبید، هر چند دائماً به یاد خدا بود و وی را می خواند. [۹]

۴. لقای الهی و دیدار انبیا برای امام حسین علیه السلام، آن هم در آن شرایط از ماندن در این دنیا مهم تر بود و خود را مشتاق نیاکان خود می دانست؛ چنان که در ادامه آن خطبه در مکه می فرمایند: “گرایش و اشتیاقم به زیارت نیاکانم چون اشتیاق یعقوب به یوسف است”. [۱۰]

۵. حضرت امام حسین علیه السلام می خواستند که از معجزه و کرامت استفاده نکنند،

در حالی که بدون شک امام توان و قدرت داشت که با معجزه و قدرت ولایی که از طرف خداوند داشت، بر دشمنان غلبه پیدا کند و حتی نیازی به کمک ملائکه و جنیان نداشت، ولی استفاده از معجزه و کرامت با آنان که مأمور بودند به ظاهر عمل کنند، منافات داشت. ارزش و جایگاه امام حسین علیه السلام که هم میان مسلمانان جایگاه بلندی دارد و هم در میان عدالت و آزادی خواهان، بدان جهت است که بر اساس امور عادی و ظاهری و طبیعی عمل نمود. بردن اهل بیت علیهم السلام توسط امام به یک جنگ نابرابر و اسارت آنان و اهانت به ساحت مقدس شان موجب شد که قیام امام ماندگار و جاودان شود. آیا امام حسین علیه السلام نمی توانست بدون قیام و با استفاده از کرامت یزید را سرنگون کند؟

منبع: شفقنا

۴- چگونه امام حسین علیه السلام و یاران آن حضرت روز عاشورا، با کمبود آب غسل کردند؟

در بررسی روایات تاریخی مربوط به تشنگی اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام و روایاتی که خبر از غسل و وضو و شست و شوی امام و اصحابش در صبح عاشورا می دهند، باید گفت؛ تنها چیزی که در این زمینه از قطعیات تاریخ است، یکی محاصره ی کاروان امام علیه السلام از دست رسی آنها به آب، و دیگری تشنگی امام حسین علیه السلام در لحظه ی شهادت است. اما نقل های دیگری که در کتب تاریخی آمده هیچ کدام قطعی نیستند و سندهای کاملاً قابل اعتمادی ندارند. اگر از اشکال سندی روایات بگذریم و بخواهیم تمام نقل های تاریخی را با هم

معنا کنیم و جمع نماییم، باید چند نکته را متذکر شویم:

امام حسین علیه السلام و یاران امام یقین به شهادت داشتند و خود را برای شهادت آماده کرده بودند. بنابر این، امام خواستند این شهادت به زیباترین صورت ظاهری و باطنی محقق شود و قداست و پاکی در جزئی‌ترین بخش آن نیز موج بزند. و می‌دانیم که غسل هم پاکی و تمیزی ظاهری است و هم زمینه‌ی پاکی باطنی و معنوی را ایجاد می‌کند. در ضمن باید توجه داشت - بر خلاف عادت ما- غسل کردن نیاز به صرف آب فراوان ندارد، بلکه با آب بسیار مختصر هم می‌توان غسل نمود.

محاصره و سخت‌گیری دشمن در زمینه‌ی آب، و گرمای هوا، با گذشت زمان شدیدتر می‌شد؛ پس می‌توان گفت زمانی که امام امر به غسل، نظافت و شست‌وشو داده بودند امکان فراهم کردن آب به هر ترتیبی وجود داشت و بعد از این‌که محدودیت و اعمال فشار دشمن بیشتر و گرمای هوا شدیدتر شد، کاروان امام در بعد از ظهر با تشنگی شدید مواجه شده باشد.

احتمال می‌رود آبهایی که برای غسل استفاده می‌شد از آبهای غیر قابل شرب بود. بنابراین می‌توان هر دو دسته روایات را پذیرفت.

۵- هدف از قیام امام حسین چیست؟

هدف اول: اصلاح امت

امام حسین علیه السلام در وصیتنامه‌ای کوتاه، اما بسیار پرمحتوا به برادرش محمد حنفیه می‌نویسد: «من از سر هوا و هوس قیام نکردم و قصد افساد و ظلم به

دیگران هم ندارم،) و در پی پست و مقام و مال دنیا هم نیستم) بلکه به منظور اصلاح امت جدّم قیام کرده‌ام.»

هدف دوم: امر به معروف و نهی از منکر

این هدف، هم در کلمات امام حسین علیه السلام آمده است و هم اصحاب آن حضرت به آن اشاره کرده‌اند و هم پیروان او و شیفتگان حضرتش در زیارتنامه‌ها آن را زمزمه می‌کنند.

امام حسین علیه السلام در وصیت نامه‌اش خطاب به محمد حنفیه فرمود: «هدف من از قیام امر به معروف و نهی از منکر است.» در زیارتنامه‌های مربوط به امام حسین علیه السلام از جمله زیارت وارث می‌خوانیم: «شهادت می‌دهم که تو «امام حسین علیه السلام» نماز را بپا داشتی، و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و تا هنگام شهادت از خدا و رسولش اطاعت کردی.»

هدف سوم: احیای سنت پیامبر اکرم (ص)

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام دعوت می‌کنم چرا که سنت رسول خدا را میرانده و بدعت را احیا کرده‌اند.» و درجای دیگر خطاب به برادرش محمد حنفیه می‌فرماید: «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و طبق سنت جد و پدرم عمل نمایم.»

هدف چهارم: حمایت از حق و مبارزه با باطل

امام حسین علیه السلام پس از رو به رو شدن با لشکر حرّ می‌فرمود: «ای یاران من! آیا نمی‌بینید که حق فراموش شده و وباطل صحنه جامعه را فرا گرفته است؟ در

چنین شرایطی انسان مومن باید (در مسیر زنده کردن حق و میراندن باطل) آماده لقای الهی باشد.»

هدف پنجم: تشکیل حکومت اسلامی

یکی از مهمترین اهداف قیام امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی بود. امام حسین علیه السلام برای اینکه صرفاً به شهادت برسد به کربلا نیامد بلکه در پی اهدافی از جمله تشکیل حکومت اسلامی عزم کربلا کرد؛ هر چند که می دانست در پایان شهید می شود. در جمله‌ای از آن حضرت می خوانیم: « بار خدایا! تو خوب می دانی که انقلاب و نهضت من به خاطر حکومت و سلطنت بر مردم و دستیابی به رزق و برق دنیا نبوده بلکه هدف من از حکومت، ارائه معالم و نشانه‌های دینت به مردم ، و اصلاح بلاد و شهرها و ایجاد امنیت برای بندگان و عمل به فرایض و سنتها و احکام توست.»

هدف ششم: مبارزه با جهل

یکی دیگر از اهداف قیام امام حسین علیه السلام که در زیارت اربعین به آن اشاره شده مبارزه با جهل و نجات مردم از ضلالت و گمراهی است. در این زیارت می خوانیم : « امام حسین خون قلبش را در راه تو داد(و نهایت ایثار و فداکاری را کرد) تا بندگان را از جهل و نادانی و حیرت و سرگردانی نجات دهد.»

هدف هفتم: اجرای عدالت

امام حسین علیه السلام می فرماید: « رسول خدا (ص) فرمود: هر کس حاکم ظالمی را مشاهده کند که (در اثر ظلم و جور) محرمات الهی را حلال شمرده و عهد و

پیمان های الهی را شکسته و با سنت و سیره رسول خدا مخالفت کرده و در میان بندگان خدا با گناه و دشمنی عمل می کند و در مقابل چنین حاکم ستمگری هیچ گونه عکس العمل گفتاری یا رفتاری از خود بروز ندهد خداوند چنین انسانی را در جایگاه همان ظالم ستمگر داخل می کند.»

هدف هشتم: مقام شفاعت عظمی

در سجده ای که در پایان زیارت عاشورای حسینی انجام می شود بعد از حمد و ستایش خداوند، خدا را به سبب تحمل مصیبت آن حضرت شکر می گوئیم، سپس عرضه می داریم: «خدا یا شفاعت حسین را روز ورود در صحنه محشر به من روزی کن، خداوند گام های مرا از روی صدق نزد خودت با حسین و یارانش ثابت بدار همان یارانی که خون خود را تقدیم او کردند.» استجابت دعا زیر قبه آن حضرت و بودن شفا در تربت پاکش جلوه های دیگری از این شفاعت عظمی است.

هدف نهم: افشای چهره منافقان

خطر منافقانه بنی امیه که در لباس خلافت اسلامی همه مقدسات اسلام را زیر پا گذاشته و یکی را پس از دیگری محو می کردند همچنین جمعی از کوفیان پرمردعای منافق که بر امام حسن علیه السلام به خاطر صلحش آن همه ایراد کرده و تقاضای قیام از امام علیه السلام می کردند می بایست رسوا می شد.

هدف دهم: امتحان گسترده مسلمین

بعضی از شیعیان پرادعا و کم محتوا که خود را فدایی پاکباز آن حضرت می پنداشتند باید در کوره امتحان فرو می رفتند و بازماندگان صحابه و یاران پیامبر

که بارها وصف امامان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را از ایشان شنیده بودند و کسانی که آرزو می کردند در جنگ های بدر و احد در خدمت آن حضرت بوده و شربت شهادت می نوشیدند و آنها که تأسف می خوردند که ای کاش در رکاب علی علیه السلام با «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» پیکار می کردند همه و همه باید به امتحان فراخوانده می شدند و لذا قیام سید الشهداء آزمونی برای همه آنها بود؛ ولی از این کوره آزمون بزرگ تنها اندکی پاک بیرون آمدند. امام علیه السلام در پاسخ کسی که عرضه داشت ایشان به کربلا نرود، فرمود: «اگر در مکان خود اقامت کنم پس این خلق بخت برگشته به چه چیز امتحان شود و به چه چیز آزموده گردد؟»

۶- نام دیگر کربلا چیست؟

در طول تاریخ بر این سرزمین نام هایی اطلاق گردیده است. برخی از این اسامی نام روستاهای مجاور کربلاست که بر این سرزمین نیز اطلاق شده است و برخی دیگر بر اثر گذشت زمان بر کربلا اطلاق شده است که «عموراء» از جمله آنان است. نینوی، (در منطقه کوفه، ناحیه ای است که به آن نینوا گفته می شود؛ کربلا نیز، جزئی از این ناحیه است.) [۹][۱۰] غاضریه، ماریه، عموراء، ناوایس، (ناوایس جمع کلمه ناووس است. ناووس به گورستان مسیحیان گفته می شده است. پیش از فتوحات اسلامی، در زمین های حدود حرم امام حسین علیه السلام، نزدیک نینوا، گورستانی ویژه مسیحیان به همین نام وجود داشته است.) ارض بابل، مشهد الحسین علیه السلام و کربلاء از جمله نام هایی بوده که به این سرزمین اطلاق شده است.

اما اسم «کربلاء» به تدریج و به مرور زمان از لحاظ شیوع و انتشار میان مردم و در تاریخ بر سایر اسامی غلبه یافته و امروزه تنها وارث و باقیمانده نام‌های دیگر این سرزمین محسوب می‌شود به قسمی که فعلا این ناحیه، فقط به اسم کربلا شناخته می‌شود.

۷- خطبه حضرت زینب در روز عاشورا؟

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب علیها السلام نبود

حضرت زینب علیها السلام را در فصاحت و بلاغت با حضرت علی علیه السلام مقایسه می‌کنند و این نشانه عظمت علمی ایشان است. این بانوی بزرگوار در تمام سال‌های حکومت حضرت علی در کوفه و قبل از آن هم در مدینه به آموزش تفسیر قرآن می‌پرداختند و در تمام مراحل زندگی خود همراه با ولایت بودند. این امر آموزش از سوی ایشان همیشگی بوده، مگر اینکه محدودیت‌هایی از جانب حاکمان ایجاد شده باشد. در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام این امر علنی و قطعی بوده است. بعد از شهادت امام علی علیه السلام و صلح امام حسن مجتبی علیه السلام و هجرت آن حضرت از کوفه به مدینه، دوباره این شخصیت والای همراه با ولایت به مدینه بازگشتند و هرگز از ولایت جدا نشدند.

حضرت زینب علیها السلام پس از قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام همراه با نهضت آن حضرت به سوی کربلا رفتند و وجود مقدس آن حضرت را همراهی کردند. حضرت زینب علیها السلام افزون بر همراهی حضرت سیدالشهدا علیه السلام در فاجعه کربلا، در ادامه نیز

به همراه اسیران می‌روند و همیشه در کنار ولایت باقی می‌مانند و اینکه می‌گویند، اگر حضرت زینب علیها السلام نبود، کربلا در کربلا می‌ماند، حقیقتی بزرگی است. قدرت و صلابت حضرت زینب علیها السلام به حدی بود که سرپرستی و مدیریت کاروان کربلا پس از ظهر عاشورا به ایشان واگذار شد و توانستند نهضت امام حسین علیه السلام را ادامه داده و به نتیجه مطلوب برسانند. وصایت و داعیه امامت را هر امامی به امام بعد از خود می‌رساند، ولی در زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید این مسئولیت به حضرت زینب علیها السلام محول شد تا این وصایت را به حضرت سجاد علیه السلام که مریض بودند، برساند.

۸- آیا امام حسین علیه السلام دوباره به دنیا باز خواهد گشت؟

این مسئله از اعتقاد شیعه بر آمده است، اعتقادی که می‌گوید زمین تا قیامت هیچ گاه خالی از حجت الهی نمی‌ماند و از سویی بنا بر اسناد روایی، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور و قیام زندگی جاودانه نداشته و از دنیا رحلت می‌کند و برای آنکه امر الهی در پهنه عالم معطل نماند، در نتیجه، بازگشت ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان صاحبان امر به دنیا و حکومت ایشان تا زمان فرا رسیدن قیامت امری لازم و مسلم است تا حدی که امام صادق علیه السلام در اهمیت اعتقاد به رجعت می‌فرماید: «لَيْسَ مِمَّنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتْنَا»؛ هر کس به رجعت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست. (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸)

اما یکی از آورده‌های اعتقاد به رجعت ائمه علیهم السلام برای جامعه شیعه،



روشن شدن نور امید در دل‌های آنها و اصلاح منظر نسبت به مأموریت ائمه علیهم السلام در عالم است؛ به این معنا که ائمه علیهم السلام زنده هستند و مأموریت آنها با شهادت‌شان به اتمام نرسید.

اما در روایات، اول فردی را که از ائمه علیهم السلام رجعت می‌کند و به دنیا باز می‌گردد، امام حسین علیه السلام معرفی شده است. در این باره روایات متعددی وجود دارد که به دو مورد اشاره می‌شود.

۱. امام صادق علیه السلام فرمود **أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ**؛ اولین فردی که زمین شکافته می‌شود و به دنیا برمی‌گردد، حسین بن علی است.

۲. و یا خود امام حسین علیه السلام در آخرین خطبه‌های روز عاشورا فرمود **فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ**؛ اول کسی خواهم بود که زمین برایش شکافته می‌شود. **فَأَخْرُجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قِيَامَ قَائِمًا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ص**؛ و خارج خواهم شد (خروج خواهم کرد)، خارج شدنی که موافق خارج شدن امیرالمؤمنین و قیام قائم و حیات رسول الله است

۹- امام حسین (علیه السلام) چه اخبار غیبی ای را در شب عاشورا برای یاران وفادارش بیان کرد؟

پاسخ اجمالی:

در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام پس از این که وفاداری اصحاب را - با وجود آن که بیعت را از آنها برداشته بود - تا مرز شهادت ملاحظه کرد به همه آنها وعده شهادت داد، در حق همه شان دعا کرد و جایگاه های رفیع شان را در بهشت به آنها نشان داد. همچنین امام در آن شب از شهادت برادرزاده اش قاسم بن الحسن و فرزند شیرخواره اش عبدالله نیز خبر داد و در پاسخ یارانش که از سرنوشت امام سجاد علیه السلام پرسیده بودند، فرمود که ایشان برای بقای نسل ائمه علیهم السلام زنده خواهند ماند.

۱۰- چه کسی اولین بار زیارت عاشورا خواند؟

زیارت عاشورا حدیث قدسی است و اولین کسی که از اهل بیت علیهم السلام متن زیارت عاشورا را برای عموم مردم خواند، امام باقر علیه السلام است که فرمود پدرم، او از پدرش، او از جد ما از پیامبر (ص) و از جبرئیل و جبرئیل از خداوند متعال نقل کردند که خداوند فرمود: السلام عليك یا أبا عبدالله. یعنی متن زیارت در بین اهل بیت علیهم السلام بوده است.

روایت وارد شده که سیدالشهدا در روز عاشورا دو بار زیارت عاشورا را قرائت کردند، این خیلی مهم است؛ یک بار سیدالشهدا بین نماز ظهر و عصر روز عاشورا از ابتدا تا انتهای زیارت را خواندند و یک بار از صبح عاشورا تا غروب عاشورا بنا بر مناسبتی تکه ای از زیارت عاشورا را خواندند؛ این مطلب از یک جنبه بسیار با اهمیت است و قابل ذکر در روضه هاست، آن مرتبه ای که کامل خواندند بین الصلاتین بود.



